

سویج آذربایجان

حرکت جدایی‌طلبانه‌ای که در مراحل پایانی جنگ دوم جهانی در آذربایجان به صورت حکومت مستعجل فرقهٔ دموکرات، برای دوره‌ای کوتاه تاریخ معاصر ایران را تحت‌الشعاع خود قرار داد، آنچنان هم تحرک غیرمترقبه و دور از انتظاری نبود؛ مقامات نظامی و امنیتی شوروی از مدت‌ها قبل از شروع جنگ با ارائهٔ برنامه‌هایی برای تربیت و تعلیم کادرهای لازم و همچنین فراهم آوردن یک رشته گفتارهای مناسب این تحرکات، در مقام تهیه و تدارک برآمده و به محض اشغال ایران توسط قوای ارتش سرخ در شهریور ۱۳۲۰ نیز برنامه به مرحلهٔ اجرا درآمد.^۱ در حالی که تعداد اعضاء گروهی که مأمور این نوع امور بودند در عرض سه ماه از حدود پانصد نفر به چند هزار نفر افزایش یافت، حوزهٔ فعالیت‌های «فرهنگی» آنها نیز به سرعت توسعه پیدا کرد.^۲ نتایج حاصل از این تلاش و تکاپو یعنی انتشار روزنامه‌هایی با مضامین جدایی‌طلبانه و تقویت گفتارهایی از این دست با یک رشته برنامه‌های فرهنگی جنبی از قبیل تشکیل گروه‌های تئاتر و نمایش فیلم‌های تبلیغاتی ... موضوعی نبود که از دید ایرانیان مخفی بماند و نادیده انگاشته شود.

این نوشته به بررسی یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این توجه از سوی شخصیتی اختصاص دارد که بنا به دلایلی چند، بی‌گمان در ردیف اول صاحب‌نظران ایرانی در این حوزه قرار می‌گرفت یعنی

سید احمد کسروی. کسروی از جمله آذربایجانی‌هایی بود که از ایام جوانی، خود در جریان تحولات انقلاب مشروطه در تبریز قرار داشت و در سال‌های بعد نیز در مقام مهم‌ترین مورخ این موضوع بر دانش و آگاهی خود در این زمینه افزود.^۲ و از آنجایی که تحریک و تحرک در جهت جدایی‌افکندن میان آذربایجانی‌ها و دیگر ایرانیان، از همین دوره آغاز شده بود، با سوابق کار نیز آشنایی کامل داشت. کسروی می‌نویسد هنگامی که اندک زمانی بعد از اشغال ایران «... از تبریز آگاهی‌های ناخوشی...» رسید «... با کسانی از همشهریان گفتیم من به آنجا روم. به ویژه که در این میان تلگراف‌هایی می‌رسید و یک دسته رفتن مرا خواستار می‌شدند...». لہذا در نیمه‌های آبان ۱۳۲۰ کسروی به مدت ده روز به تبریز رفت.^۳ یکی از نخستین نتایجی که از این سفر گرفت آن بود که «... سخنانی که درباره تبریز در تهران پراکنده گردیده بیجاست. تبریزیان با آن کوشش‌هایی که درباره بزرگی و پیشرفت ایران کرده‌اند نشدنیست که در آرزوی جدا شدن خود باشند. داستان چیز دیگر است.»^۴ داستان، داستان دلگیری مردم از کارکنان دولت بود. به نوشته کسروی، آذربایجان «... در پیشامدهای اخیر زبان و گزند سختی دیده...» بود ولی در این میان «... آنچه بیشتر از همه به مردم ناگوار افتاد رفتارهای نامردانه خود کارکنان دولت بود، زیرا در چنان هنگامی به جای چاره-جویی به مردم همه در پی گریختن بوده‌اند. به جای خود که در چنان گیر و داری از چپاول و پول دزدی چشم نهوشیده‌اند و کارهایی کرده‌اند که بسیار زشت بود...». در روزهای نخست فروپاشی و اشغال «... که تبریز به یکبار بی‌نگهبان بوده و چون به دسته‌هایی از مهاجران و ارمنیان تفنگ داده شده بود، هر زمان بیم تاراج شهر و کشتار مردم می‌رفته، در چنین هنگام بیمناکی دو سه تن جوانمردانه پا پیش نهاده و با رفتن نزد کماندان روسی و گفتگو کردن اندکی جلو گرفته...» بودند.^۵ «تبریزیان می‌گویند کارکنان دولت دیروز با صد درشتی و ناهنجاری با ما رفتار می‌نمودند و امروز همین که بیمی نمودار شد بیشترشان با صد نامردی ما را گزاردند و رفتند...»^۶.

یکی از نمونه‌های اصلی این بحث و گله‌گذاری تبریزیان عملکرد عبدالله مستوفی در ایام تصدی استانداری آذربایجان شرقی در خلال سال‌های ۱۸-۱۳۱۷ بود. اگر چه مستوفی در تحولات شهریور ۱۳۲۰ در آذربایجان نبود و در زمره مأموران وظیفه ناشناس آن روزها قرار نداشت ولی در حقیقت در تمامی مباحث و نوشته‌هایی که در این سال‌ها - و در سال‌های بعد - پیرامون «درشتی و ناهنجاری» کارکنان دولت مرکزی نسبت به تبریزی‌ها منتشر شد، نام او نماد اصلی این بحث را تشکیل داد. به نوشته کسروی «... از بد رفتارهای او داستان‌های بسیار می‌گویند [ولی] من چون با آقای مستوفی دوست بوده‌ام و از این سو از همدردی با تبریزیان خودداری نمی‌توانم، اینست به هیچ سخنی در این باره برنخاسته و پیشنهاد می‌کنم دولت در این باره به بازجویی‌هایی برخیزد. دادخواهان نیز توانند دادخواهی کنند و گله‌های خود را از راه قانونی دنبال نمایند...»^۷.

کسروی بعد از طرح این بحث و بیان شمه‌ای از «... این‌ها و برخی چیزهای دیگر [که] آذربایجانیان را از تهران گله‌مند و دلسرد گردانیده...» بود، نظر اصلی خود را نیز ابراز داشت. به عقیده او «... این داستان، داستان تهران و آذربایجان و جدایی میانه شهرها نیست...» بلکه داستان بدآموزی‌های سال‌های اخیر بود «... داستان درس خواندن و دچار بدآموزی شدن و آزادگی و مردانگی و غیرت را از دست دادن است، داستان نداشتن یک راه است...» وقتی حدود سی سال است که «... روزنامه‌ها پیاپی می‌نویسند، زندگی مبارزه است، باید زیرک بود، پول درآورد، شعرهای غیرتکس خراباتی را به چاپ رسانیده، میان مردم... پراکنده می‌کنند ... آیا این بدآموزی‌ها بی‌اثر خواستی بود؟»^۱

نکته دیگری که کسروی بر آن تأکید داشت آن بود که «... در همین پیشامد چند تن از خود آذربایجانیان نیز نامردی نموده و در چنان هنگامی مردم را گزارده و خود بیرون رفته‌اند. از آن سوی... چند تن از تهرانیان در مراغه و مرند و جاهای دیگر ایستادگی کرده‌اند... پس گله و ناله شما از بی‌دردان بایستی بود نه از تهرانیان».^۱



این مقاله که نخستین نوشته کسروی از رشته نوشته‌هایی بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در واکنش به گله‌گزاری‌هایی بیان شد که از جانب برخی از گروه‌های آذربایجانی ابراز می‌شد، دو ویژگی داشت که تا به آخر بحث نیز بر جای ماند. یکی طرح و بحث مسائل آذربایجان بود و جوانب مشخصی که این موضوع در ارتباط با دیگر تحولات و رخداد‌های جاری در آن سامان به خود گرفت و دیگری نیز گریز گاه به گاه کسروی به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی برآمدن این گونه کنش‌ها و رفتارهای نامناسب که به دیدگاه خاص او از گردش روزگار و جهانبینی کلی‌اش ارتباط داشت. مانند بحث «بدآموزی‌های سال‌های اخیر و مادی‌گرایی جراید و غیره» که ملاحظه شد. اگر چه هر دوی این مباحث مهم و درخور توجه‌اند ولی در این بررسی فقط به قسمت اول این بحث، یعنی مسائل آذربایجان از دید کسروی و راهی که برای حل و فصل آنها در نظر داشت پرداخته می‌شود.

در پی یک چنین پیش‌درآمدی، دور بعدی بحث در اواسط زمستان ۱۳۲۰ هنگامی آغاز شد که تمامی نشانه‌های موجود از جدی بودن این موضوع حکایت داشت. به نوشته کسروی ظاهراً «...سخنانی که درباره تبریز در تهران پراکنده گردید...» چندان هم بیجا نبود. اگر چه بخشی از این داستان، داستان دلگیری‌های مردم آذربایجان بود ولی اصل داستان تلاش سازمان‌یافته‌ای بود که برای مهم جلوه دادن این دلگیری‌ها آغاز شد و بهره‌ای که می‌بایست از طرح این گونه مسائل برده شود. کسروی که خود به دلیل آذربایجانی بودن و همچنین پژوهش‌هایی که در تاریخ آذربایجان داشت، بیش از بسیاری از دیگر صاحب‌نظران امر در این زمینه آگاهی داشت، بخش مهمی از تلاش و تکاپوی بعدی‌اش را بر شناسایی این رشته تلاش‌ها و رویارویی با آنها قرار داد. به علاوه اینک روزنامه پرچم را نیز بنیان نهاده بود و لهذا در این جهد و جهاد، ابزاری به مراتب موثرتر از ماهنامه پیمان در دست داشت.

درباره آذربایجان

«چون دارنده این نامه برخاسته آذربایجانست، بی‌مناسبت نخواهد بود اگر نخستین گفتار در نخستین شماره آن، درباره آذربایجان باشد.» با این جمله، «درباره آذربایجان» یکی از مهم‌ترین نوشته‌های کسروی در این زمینه در شماره اول روزنامه پرچم آغاز شد. او سپس در اشاره به رشته گفتگو‌هایی که از شهریور ماه گذشته «... درباره آذربایجان در تهران پیدا شده...» است خاطر نشان ساخت: «... آنچه ما می‌دانیم در آذربایجان حادثه یا حالی که شایسته نام 'غائله' باشد نیست. آری در شهریور ماه که آن تبدلات روی داد در آذربایجان ناامنی‌هایی آغاز شد؛ کردان به تاراجگری برخاستند، در قره‌داغ و آن پیرامون نابسامانی‌هایی پدید آمد ولی این‌ها تازگی نداشت و آن‌گاه مخصوص آذربایجان نبود...»^{۱۱} در بسیاری دیگر از نقاط ایران نیز تحولات مشابهی روی داده ولی «... یک چیز شگفتی که در آذربایجان برخلاف انتظار...» روی داد بحث زبان بود و به عبارت دقیق-

تر ... انتشار روزنامه‌های ... که چند تن می‌نویسند و هواداری جدّی از زبان ترکی می‌نمایند... کسروی که خود در آن ایام در تبریز بود چون به پرس و جو برخاست و علل امر را جویا شد پاسخ دادند «... این روزنامه همان *آذربایجان* است که در سال ۱۳۲۴ - سال نخست مشروطه - نشر می‌شد و نیمی فارسی و نیمی ترکی بود...» و آنها «... پیروی از آن ...» می‌نمایند.^{۱۲}

ولی همان‌گونه که کسروی در ادامه خاطر نشان ساخت این تنها ظاهر کار - «عنوانی» - بیش نبود. «... سپس دیده شد که گفتارها دربارهٔ ترکی نوشتند و هواداری جدّی از آن زبان نموده چنین گفتند 'باید درس‌ها در استان‌ها ترکی باشد' و نام این کار را 'نهضت *آذربایجان*' نهادند.»^{۱۳}

کسروی که اصولاً طرح این نوع مباحث را در آن ایام نابهنگام می‌دانست، زیرا اینک «... جهان برآشفته و همگی توده‌ها شب و روز در پی تأمین آزادی و استقلال خود می‌باشند...» به علاوه «... لشکرهای دو دولت همسایه [نیز] در خاک ما هستند و باید هر گونه دو سخنی را فراموش کرد...»، این نکته را نیز تصریح کرد که در پاسخ به این نوع مطالب سر مجادله با این روزنامه - *آذربایجان* - یا آن روزنامه - از جمله شاهین تبریز که در حاشیه گفتارهایی مشابه چاپ می‌کرد - را ندارد. روی سخنش تنها با *آذربایجانیان* بود؛ آن جراید «... سخن‌هایی نوشته‌اند و دلیل‌هایی آورده‌اند و اکنون نوبت ماست که بنویسیم و به دلیل‌های آنان پاسخ دهیم...» زیرا در نهایت «... داوری با مردم *آذربایجان* خواهد بود.»^{۱۴}

کسروی پاسخ خود را از همان موضوعی آغاز کرد که در واکنش به پرس و جوی اولیهٔ او دربارهٔ علل ترکی نویسی جراید مزبور عنوان شده بود، یعنی انتشار روزنامهٔ *آذربایجان* در دورهٔ مشروطه و پیشینهٔ امر. او بعد از اشاره به تأسی میرزا آقا بلوری، مدیر *آذربایجان* مذکور از نشریهٔ *ملانصرالدین قفقاز*، از دیگر چهره‌های مطبوعاتی‌ای یاد می‌کند که در همین ایام «کم‌کم به هوس افتادند که روزنامه‌هایی به ترکی نشر کنند...» کسانی چون میرزا حسین‌خان عدالت که *آنادیلی* را منتشر کرد، روزنامه‌ای به نام صحبت و بالاخره منافزاده نام که شکر را چاپ کرد ولی این نوآوری‌ها بنا به دلایلی که کسروی در این گفتار فقط به نحوی گذرا بدان‌ها اشاره کرد «... پیش نرفت و هر یکی بیش از چند شماره بیرون نیامد. از آن سوی کسان هوشیاری به زیان آنها پی برده و به جلوگیری کوشیدند...»^{۱۵}

این گذشت و تلاشی در این زمینه صورت نگرفت، تا سه چهار سال بعد در ایام، جنگ اول جهانی. در یک دوره از این سال‌های دهشتناک که *آذربایجان* نیز چون دیگر ایالات غربی ایران میان سپاهیان روسیه و عثمانی دست به دست می‌گشت، در مراحل پایانی جنگ در یک دوره از چیرگی عثمانی‌ها بر تبریز، برای از سرگیری این رشته از هم گسسته تلاش دیگری به عمل آمد. ترک‌های عثمانی مجدالسلطنه افشار را به ایالت گماشته بودند و «... این مجدالسلطنه هوادار زبان ترکی بود و یک روزنامه‌ای به نام *آذربادگان* بنیاد نهاد که گفتارهای آن را میرزا تقی‌خان رفعت می‌نوشت و

نیک به یاد دارم که نخستین گفتار آن زیر عنوان آذربایجان نه دیمکدر^{۱۶} در پیرامون نام آذربایجان و نویسنده مغرض گفته‌های پوچ و بی‌مغز برهان قاطع و دیگر فرهنگ‌ها را به گواهی آورده بود ولی این روزنامه نیز پیش نرفت و پس از چند شماره‌ای از بین رفت.»^{۱۶}

اگر چه با عقب‌نشینی قوای عثمانی و برچیده شدن بساط آنها از تبریز، این دور از ترویج ترکی‌گرایی نیز بی‌ثمر ماند ولی در عوض واکنش‌های ماندگارتری را به دنبال آورد. پس از بازگشت تعدادی از سران شعبه آذربایجانی حزب دموکرات ایران مانند شیخ محمد خیابانی و نوبری و بادامچی که در همان ایام به دستور فرماندهی نظامی عثمانی بازداشت و تبعید شده بودند،^{۱۷} دموکرات‌ها در نشستی عمومی که در تبریز بر پا داشتند «... از رفتار میرزا تقی‌خان گفتگو به میان آورده و او را یک مرد بدخواه کشور دانسته، از میان فرقه بیرون کردند و در همان نشست تصمیم گرفته شد که پس از آن، گفتگو در مجالس حزبی با فارسی باشد...»؛ کسروی که در آن جلسه شرکت داشت در توضیح بیشتر افزود «... آن روز بیش از هزار تن حاضر بودند و نیک به یاد دارم که چون پیشنهاد درباره گفتگو با فارسی به میان آمد و تصمیم گرفته شد گفتارها از همانجا به فارسی تبدیل گردید.»^{۱۸}

ما و دیگران

کسروی بعد از طرح پیشینه بحث «... برای آنکه نخست تاریخچه داستان دانسته گردد و این روشن باشد که در این باره تصمیم‌های بیایی از سوی پیشروان و هوشیاران آذربایجان گرفته شده ...» است،^{۱۹} به بحث و بررسی نکاتی پرداخت که اینک پس از گذشت بیست و چند سال از سوی نشریاتی چون آذربایجان در حمایت از ترویج زبان ترکی عنوان می‌شد. یکی از این مدعیات آن بود که «... در تشکیل دولت‌ها و ملت‌های متمدن امروز زبان، دین، نژاد، رنگ و غیره مورد توجه نیست...» که به نظر کسروی سخن بیهوده‌ای بیش نبود. به عقیده او کاملاً آشکار است «... دو دسته که در زبان یا در نژاد یا در کیش جدا بودند در میان آنان دو تیرگی خواهد بود و با یکدیگر همچشمی و کینه‌ورزی خواهند داشت...» به علاوه «... حقایق امروز و دیروز ندارند و همیشه یکپاست. گنجاندن یک کلمه متمدن در میان جمله نیز کمکی به شما نخواهد داشت. توده‌ها چه با تمدن و چه بی‌تمدن باید تا می‌توانند از هر باره یکی باشند و گرنه زبان خواهند دید...»^{۲۰}

از آنجایی که مدعی در پی این استدلال خود در اشاره به باره‌ای از این کشورها از بلژیک و سوئیس مثال آورده بود و آنکه «... در سوئیس به سه زبان مختلف حرف می‌زنند، در بلژیک دو زبان جداگانه شایع و معمول است...» کسروی نیز در پاسخ، با تأکید بر آنکه «... ما را با سوئیس و بلژیک کاری نیست، ما باید در اندیشه خود باشیم و به دردهای خود چاره کنیم...» از تذکر این نکته نیز فروگذار نکرد که «... اگر بلژیک یا سوئیس گرفتار یک دردی هستند نباید ما نیز خود را گرفتار

کنیم. اینکه در سوئیس یا در بلژیک دو یا سه زبان هست این از نیکی آنان نیست که شما هم پیروی کنید...» به علاوه، همان‌گونه که کسروی پرسید «چرا شما سوئیس و بلژیک را که حالشان بر ما چندان روشن نیست می‌بینید ولی دولت اطریش را که داستانش بیرون افتاد و همه دانستند فراموش می‌کنید؟ چرا به یاد نمی‌آورید که دولتی به آن بزرگی و نیرومندی چون از نژادها و زبان‌های گوناگون پدید آمده بود سال‌ها گرفتار کشاکش‌های درونی بود و ... در فرجام کار نیز در سایه همان چند تیرگی از هم پاشید و نابود گردید...»^{۲۱}

از دیگر نکاتی که کسروی در مع‌الفارق بودن این قیاس طرح کرد، ویژگی‌های آن دو کشور بود و تفاوتی اساسی میان آنها و ایران؛ «... در آن کشورها چون دو یا سه نژاد است دو زبانی در میان می‌باشند و چون هر دسته به زبان و نژاد خود علاقه‌مند هستند به همان حال اختلاف باز مانده‌اند [ولی] این کجا و داستان آذربایجان کجا؟ مردم آذربایجان جز ایرانی نیستند و زبانشان جز فارسی نبوده، هنوز نشانه‌های فارسی با فراوانی بسیار در آن سرزمین پایدار است. خود همان نام «آذربایجان» فارسی است... آذری که زبان خاص آذربایجان و خود شاخه‌ای از فارسی بوده هنوز از میان نرفته و در خلخال و قره‌داغ، گلین قیه و زنوز و دیگر جاها سخن گفته می‌شود. آذربایجانیان در همه مدتی که ترکی در آنجا رواج گرفته نوشتن زبان فارسی را رها نکرده‌اند. یک آذربایجانی فارسی را بهتر از ترکی می‌خواند، یک روزنامه فارسی را بیشتر از یک روزنامه ترکی دوست می‌دارد...»^{۲۲}

از آنجایی که در این میانه و به ویژه پس از ملاحظه تلاش ترک گرایان عثمانی برای زیر سؤال بردن هویت ملی آذربایجانی‌ها، یکی بودن زبان صلاح توده ایران دانسته شد «... این دلیل جوانمردی آذربایجانیان است که از احساسات خودخواهانه جلو گرفته و تعصب جاهلانه را کنار گزارده و در راه سعادت توده و کشور پیشگام گردیده و می‌گویند باید از ترکی چشم پوشید و تا می‌توان رواج فارسی را در میان آذربایجانیان بیشتر گردانید...» و این اندیشه‌ای است که «... خود آذربایجانیان در نتیجه خردمندی و پاکدلی پیدا کرده‌اند و خود پیش افتاده و آن را به جریان گزارده‌اند...»^{۲۳}

کسروی که پیشتر نیز در اشاره به فراز و فرود تجربه ترکی نویسی در جراید عصر مشروطیت به جوانبی از پیشقدم شدن آذربایجانیان در ترویج زبان فارسی اشاره کرده بود، در توضیح بیشتر، با صرفنظر از پیشینه تاریخی رواج زبان فارسی در آذربایجان که خود بحثی مفصل بود، از «... این سی و اند سال که دوره مشروطه در ایران آغاز شده و در توده یک توجهی به این گونه موضوع‌ها پیدا گردیده...» یاد کرد و این پرسش را مطرح کرد که در این ایام «... آیا مردم آذربایجان خود خواهان رواج فارسی در آن سرزمین بوده‌اند یا دولت به چنین کارشان واداشته...» است؟ و پاسخ وی بدین پرسش نیز آن بود که در «... این سی و اند سال اگر چند سال آخر را از دور پادشاهی رضاشاه به کنار بگذاریم، همیشه آذربایجان نیرومند بوده و در این گونه کارها رشته را در دست داشته، به ویژه

در سال‌های نخست جنبش مشروطه که آذربایجان نیرویش بیش از همه ایران... بود. حال پرسشی که بر جای می‌ماند و از نظر کسروی اهمیت داشت آن بود که چرا در اوج این نیرومندی «... به هواداری از ترکی برنخاستند، چرا همیشه هوادار رواج فارسی بوده [اند]؟»^{۲۴}

در ادامه این بحث کسروی ضمن اشاره به نمونه‌هایی دیگر از تأکید آذربایجانی‌ها بر ترویج زبان فارسی از «... کار ناستوده‌ای که در این سال‌های آخر رخداد...» نیز یاد کرد که اشارهٔ مجددی بود به موضوع عبدالله مستوفی و امثال او؛ آنکه «... برخی از مأموران دولتی که از تهران [به آذربایجان] رفته‌اند، فضولانه به این موضوع زبان دخالت کرده‌اند و به آذربایجانیان به نام آنکه ترکی زیانند بی‌احترامی کرده‌اند...» و این ماجرا «... به کسان بسیار برخورد کرده و من هم نمی‌خواهم از گناه آنان درگذرم. بلکه چنان که گفته‌ام همان پست نهادن بی‌فرهنگ را در ستون‌های پرچم دنبال خواهیم کرد و کیفرشان خواهیم داد. چیزی که هست شمارهٔ آن مأموران از ده نمی‌گذرد و به هر حال رفتار زشت آنان جلوگیری یک مقصد بزرگی نتواند بود. مثال فارسی می‌گوید: 'به دهان سگ دریا ناپاک نگرده'»^{۲۵}

مقالهٔ «دربارهٔ آذربایجان» که در این بررسی تنها به جوانبی از آن پرداخته شد، تقریباً بسیاری از مواضع و دیدگاه‌های کسروی را در این زمینه در خود داشت و روزنامهٔ پرچم نیز که در این میان با اختصاص بیش از پیش ستون‌هایش به اخبار و مسائل آذربایجان به تدریج موقعیتی در مقام یک سخنگوی مهم آن حوزه یافته بود نیز با در نظر داشتن این مواضع و دیدگاه‌ها، تحولات جساری در آذربایجان و مباحثی را که در آن سامان مطرح می‌شد، دنبال کرد.

وظیفهٔ دولت

علاوه بر موضوع زبان ترکی - مهم‌ترین وجه این بحث - که در ادامهٔ این بررسی باز هم بدان اشاره خواهد شد، موضوع بد رفتاری پاره‌ای از مأمورین دولتی به وقت اقتدار و وظیفه‌شناسی آنها به هنگام سختی، از دیگر مضامین عمده‌ای بود که در پرچم دنبال شد. کسروی نوشته بود که این «پست نهادن بی‌فرهنگ را در ستون‌های پرچم دنبال خواهیم کرد و کیفرشان خواهیم داد» و به وعدهٔ خود نیز عمل کرد.

همان گونه که اشاره شد بخشی از این بحث که به «سوء استفادهٔ ... برخی مأمورین از توانایی دولت...» مربوط می‌شد که «... نه تنها با مردم بد رفتاری کرده‌اند [بلکه] از بی‌خردی و بدنهادی، آذربایجانیان را ترک نامیده و از دیگران جدا گرفته و توهین‌هایی کرده‌اند...»، بحثی که عمده‌تاً در حول و حوش نام عبدالله مستوفی استاندار پیشین آذربایجان شرقی دور می‌زد. به نوشتهٔ کسروی «... در این بارهٔ بیش از همه نام [او] برده می‌شود و ما نمی‌دانیم این مرد چه رفتاری کرده که تا این اندازه دلها را پر از کینه گردانیده...» است.^{۲۶}

کسروی که بیشتر نیز از دوستی و آشنایی‌اش با عبدالله مستوفی یاد کرده بود، در توضیح بیشتر سوابق این آشنایی نوشت «... ما مستوفی را مؤلف [رساله] *ابطال الباطل* شناخته و از شمار دانایان می‌گرفتیم.^{۲۷} ... و در شگفتم که چنان کسی با داشتن شصت سال عمر چرا تا این اندازه ضعیف‌النفس باشد که از پیدا کردن یک مقام والایی به یکبار تغییر خوی و رفتار دهد و بیهوده مردم را بیازارد. کارهایی به مستوفی نسبت می‌دهند که از هیچ عاقلی سر نزنند. عصا بر سر مردم شکستن یعنی چه؟ آدم به فلک گزاردن یعنی چه؟ یک استاندار کجا و این کارها کجا؟...» و در ادامه پرسید «... اگر اینها دروغ است پس چرا می‌نویسند و پاسخ داده نمی‌شود؟ اگر راست است پس چرا مستوفی دنبال نمی‌شود؟...»^{۲۸}

کسروی که بیشتر نیز در اشاره به این موضوع از لزوم رسیدگی دولت و شکایت شاکیان به دادگستری سخن گفته بود، این بار نیز درخواست کرد «... دولت به این شکایت‌ها توجه کند و دستور رسیدگی دهد.» علاوه بر این از آنجایی که ظاهراً از پیش پرونده‌ای نیز در این زمینه در دیوان کیفر تنظیم شده بود «... زیرا در بیخ دادسرا آدم به فلک می‌گذارد است و دادستان آن را گزارش داده...» بود، توصیه کرد که این موارد همه یکجا دنبال شود.^{۲۹}



آذربایجانی را ترک نخوانید

چون در سال ۷۳ در تهران بکوشش‌ها ملابان تهران با ایشان کوشش‌ها و آسیب‌هاش ترین آنان شادروان مردم غیرتمند با برادرش گزاران مشروطه بشما صدرالدین بس

پیش از هر چیز ناگزیرم متذکر شوم که بنده هیچگونه سابقه در نویسندگی نداشته و حتی پیشه‌ام نیز کمترین تناسبی با این کار ندارد و اینک برای نخستین بار قلم بدست گرفته و بنوشتن این سطور می‌پردازم و بگفته مقصودم صرفاً بیان مطلبی بسیار ساده و در عین حال بی‌اندازه مهم است نه تلافی‌سازی و یا نشان دادن معلومات و کمب‌شهرت و با اینکه از چندین آپیش اندیشه نوشتن موضوع این مقاله و

ده خود را آشکار نگفته اید کاینه‌ها به نتیجه‌ای امیدوار ایست است که بکارهای کشور بیرون، بنگهداری از آفت بنست و باید باین کوشید. شد، بی پشتیبانی از توده یکی داستان امنیت کشور

تا جایی که اطلاع در دست است به نظر نمی‌آید که بر اساس توصیه‌های کسروی در این زمینه - یعنی تعقیب قضایی این مسئله - عملی صورت گرفته باشد. احتمالاً آنهایی که به این بحث دامن می‌زدند بیشتر در فکر تهییج و تبلیغ بودند تا تعقیب و رسیدگی. کما اینکه وقتی که چندی بعد در اوائل فروردین سال ۱۳۲۱ باز هم یکی از خوانندگان پرچم طی نامه‌ای از علل عدم رسیدگی دولت به این پرسید و خواستار آن شد که «... این قضیه را در پرچم تعقیب نمایند که مستوفی را به محاکمات جلب نموده و به کارهای او در موقع استانداریش در آذربایجان رسیدگی نمایند...» کسروی در مقاله‌ای تحت عنوان «دست از گریبان بدان نباید برداشت» پاسخ داد «... با آنکه با مستوفی دوست بودیم از نوشتن بدی‌های او باز نایستادیم و کنون هم نمی‌ایستیم ولی باید دانست که همین نوشتن‌ها و گفتن‌ها خود یک کیفری برای بدکاری‌های مستوفی است. شما چه کار با دولت دارید خودتان بدان را به داوری کشید و به سزا رسانید. خواهید گفت به چه سزایی؟ می‌گویم به این سزا برسانید که او را بد نهاد بشناسید، شایسته احترام ندانید، اگر در جایی روبرو شدید بی‌احترامی کنید، سلامش ندهید و سلامش نگیرید، اینها خود کیفریست. از آن سوی شما اگر محاکمه مستوفی را می‌خواهید کسانی را که به جوب بسته یا به زندان انداخته، بیایند در دیوان کیفر دادخواهی نمایند. این کارها از نظر قانون هم خوبست و هم می‌توانید از این راه او را محکوم به زندان گردانید...»^{۲۰}

ولی همان‌گونه که اشاره شد این ماجرا بیشتر عنوانی بود جهت طرح بعضی گفتارهای دیگر و کسروی نیز از اهمیت و معنای آنها غافل نبود. در همان نامه، نویسنده از این سخن به میان آورده بود که در اثر پیشامد چنین رفتارهایی بود که «... از آن موقع یک عداوت نسبت به فارس‌ها در من تولید شده و هم اکنون آن کینه در دل من باقی است...» سخنی که مایه شگفتی کسروی شد و از او پرسید چگونه «... رفتار زشت یک تن را عنوان گرفته‌اید که با توده خود دشمن کنید؟ فارس‌ها کیستند، آیا جز برادران شما نیستند؟... بدگویی یک تن مستوفی دلیل آن است که شما هم با هم‌میهنان خود دشمن شوید...؟»^{۲۱}

اگر چه کسروی در این نوشته از بحث بیشتر اجتناب کرده و فقط به این اشاره اکتفا کرد که «... به نام همشهریگری از سوی شما این سخن را تأویل کرده می‌گویم خشم بر شما چیره بود و این جمله را خشم بر زبان شما روان گردانید و گر نه هر گاه صدها مستوفی در میان باشند شما ... چشم از ایرانیگری نخواهید پوشید...»^{۲۲} ولی در دیگر نوشته‌هایی که در این مقوله نوشت زمینه‌های کلی برآمدن چنین آرای را مورد بحث قرار داد. استدلال کلی کسروی بر آن بود این نوع شکایات و گلایه‌ها «... بیش و کم همه جا هست. آن بدرفتاری‌ها و نادرستی‌ها که می‌گویید در همه جا بوده و علت آن نه داستان آذربایجان و عراق و یا مسئله ترک و فارس، بلکه بدی‌خوی‌ها و تباهی اندیشه‌ها و بالاخره نبودن یک راهی برای زندگانی است...»^{۲۳}

به نوشته کسروی «... این خود یک گرفتاری است که مأمورین دولت در هر شهری که هستند مردم آنجا را نمی‌پسندند و [از] نگوشت و ریشخند دریغ نمی‌گویند...» و در توضیح بیشتر این گرفتاری اساسی از مشاهدات اخیر خود در آذربایجان نوشت: «... دو سال پیش به رضائیه رفتم و دیدم تبریزیان و اردبیلیانی که در اداره‌های آنجا هستند با یک زبان تلخی از مردم رضائیه بد می‌گویند و تو گویی آنان را یک جنس دیگر می‌شمارند...» و این گرفتاری فقط به تبریز و رضائیه محدود و منحصر نبود در بسیاری از دیگر شهرهای ایران نیز وضع بر همین منوال بود.^{۳۴}

علت اصلی بروز چنین تشنت و تفرقه‌فراگیری نیز از نظر کسروی بدان باز می‌گشت که «یک دسته مردم... باید یک مقصد مشترکی داشته باشند تا با هم یکی گردند و با هم مهربان باشند...» و از آنجایی که یک چنین مقصد مشترکی در کار نبود «ناگزیز زندگانی می‌رود بر روی شخصیت» و تبعات حاصل از این امر.^{۳۵} بسیاری از مباحثی که کسروی دنبال می‌کرد در نهایت به همین «مقصد مشترک» برمی‌گشت و با آنکه ارائه تعریفی از این مقصد از یک سو و شناسایی عواملی که به صورت مجموعه‌ای از یک رشته سنن و باورهای فرهنگی و اجتماعی که به اعتقاد کسروی سد راه رسیدن به این هدف بودند، به نحوی فزاینده او را درگیر کرد و در این درگیری همچنان بر تعداد دشمنان او افزوده شد، ولی با تمامی این تفصیلات کارکرد پرچم در مقام تریبون اصلی آذربایجانی‌ها میهن‌پرست و آینده‌آمال و نگرانی‌های آنها، کماکان به قوت خود بر جای ماند.

کسروی در عین مخالفت و رویارویی با مباحث ناروایی که سعی می‌شد در لفاف پرداختن به دلتنگی‌های آذربایجانیان بیان شود، از همراهی با گلایه‌هایی که بر حق می‌دانست نیز ابا نداشت. همان گونه که دیدیم او داوری‌هایی کلی از آن دست را که در باب وظیفه ناشناسی مأمورین دولت در روزهای تنگ و سخت شهریور ۱۳۲۰ مطرح شد را نمی‌پذیرفت و آن را «... داستان آذربایجان و تهران...» نمی‌دانست به این دلیل که «... در میان مأمورین که می‌گوئید روز سختی نایستاده و به وظیفه خود عمل نکردند از خود آذربایجانیان هم بوده‌اند. اینها نیز آن وظیفه ناشناسی کرده‌اند...» در حالی که از سوی دیگر بودند کسانی از «... تهرانی و اسپهانی [که] مردانگی نموده و ایستاده و وظیفه خود را انجام داده‌اند که شما خود از آنها ستایش می‌کردید و رضایت می‌نمودید...»^{۳۶} ولی با این حال برخی از این گلایه‌ها را درست می‌دانست و بر این باور بود که در مواردی چند نسبت به آذربایجان تبعیض‌هایی روا شده بود.

گلایه‌های بر حق

علاوه بر داستان «دو بخشی» شدن آذربایجان - یعنی تقسیم آن به دو استان آذربایجان شرقی و غربی در تقسیمات جدید کشوری در دوره رضاشاه که به نوشته کسروی «دانسته نشد چه علتی

برایش یاد می‌کردند و چه سودی از آن چشم می‌داشتند [ولی] در نظر خود آذربایجانیان جز نشان کینه‌ورزی به آن سرزمین شمرده نمی‌شد...»^{۳۷} گلایه‌های دیگری هم در کار بود. یکی از این گلایه‌ها «بی‌پروایی دولت به شهر تبریز و آبادی آن» بود. به نوشته کسروی «... در بیست سال گذشته در تهران و برخی از شهرهای دیگر خیابان‌ها باز شده و عمارت‌های بزرگ ساخته گردیده و هر یکی در زیبایی و آراستگی افزوده، جز در تبریز که توجه شایانی به او نشده... بود. فقط در زمان ایالت امیرنشر عبداللہ خان طهماسبی در نیمه نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی برای رسیدگی به وضعیت شهری تبریز رشته اقداماتی آغاز شد که آنها نیز در مراحل بعد موضوع پیگیری قرار نگرفتند.»^{۳۸}

مورد توجه «ملوکانه» قرار نداشتن تبریز - یا تصور چنین موضوعی - از جمله عللی بود که کسروی در توضیح این امر عنوان کرد. به نوشته او «... در زمان گذشته چنین پراکنده شده که او - [شاه] - از تبریز بدش می‌آید و این سخن گویا بی‌بایه نبود و یک علتی هم داشت. این موضوع چه راست و چه دروغ، کارکنان دولتی به همین بهانه دست به آبادی شهر نمی‌زدند و بسیار بیشتر از آنچه خواست آن شاه بود به تبریز بی‌پروایی نشان می‌دادند.»^{۳۹}

کسروی در مورد اساس و پایه این بی‌مهری و علتی هم که ظاهراً داشته است توضیحی نداده ولی در عوض در مورد زمینه‌های بهانه قرار گرفتن چنین برداشت‌هایی توضیحاتی ارائه کرد که نه فقط در این مورد خاص که اصولاً در باب خلق و خوی ما ایرانیان بسیار گویا و صادق بود. او نوشت «... یک چیز شگفتی این است که بسیاری از ایرانیان می‌خواهند چنین وانمایند که در سیاست کشور واردند و رازهایی نهانی را می‌دانند. چنین وانمودی لذت برای ایشان دارد. این است همین که چیزی را از دور - آن هم با گمان و پندار - می‌فهمند، چند برابرش بزرگ می‌گردانند و همان را دستوری یا پروگرامی برای رفتار و کردار خود می‌گیرند...»^{۴۰} کسروی تردید نداشت که داستان تبریز و بی‌میلی منتسب به شاه نیز از همان قسم بود. «... بی‌گفتگوست که او [شاه] سخن در این باره به کسی نگفته و دستوری به یک اداره‌ای نداده بود. تنها از برخی قراین چنین فهمیده می‌شد. با این حال هر شهرداری همان را برای خود پروگرامی گرفته و به آبادی تبریز نمی‌کوشید، بلکه تا می‌توانست بدرفتاری نشان می‌داد.»^{۴۱}

ولی این امر فقط به مؤسساتی چون شهرداری و غیره محدود و منحصر نمی‌شد. کسروی می‌نویسد در سال ۱۳۱۸ که به رضائیه رفت «... در آنجا رئیس یکی از اداره‌ها را دیدم که فضولانه نقشه ویران کردن تبریز و آوردن تبریزیان را به رضائیه کشیده و سخن را چنین آغاز کرد: اکنون که مقتضی نیست تبریز آباد گردد... من گفتم چرا مقتضی نیست؟! ... سری تکان داد - [و لاپد با یک نگاه عاقل اندر سفیه] - چنین گفت: آخر یک نظریاتی هست... ناگزیر شدم بگویم اینها همه

بندارهای پوچيست که شما در دل جا داده‌اید و یک چنین عنوان پوچی مایه ویرانی شهری گردیده... است. «... شهری که پس از تهران بزرگترین شهرهای کشور است و با همه کوچ‌های بیابی که در سال‌های اخیر روی داده باز بیشتر از دیگر شهرها مردم دارد. شهری که یازده ماه با لشکرهای محمدعلی میرزا جنگید و مشروطه را نگهداشت و حق بزرگی به همه کشور دارد.»^{۴۲}

کسروی ریشه برخی از این دردسرهای تبریز را در همین بزرگی و نقش پر رنگ می‌دید؛ «... راست است با آذربایجان بدرفتاری بیشتر شده و علت آن شهرت و آوازه آذربایجان است...» و از آنجایی که در آشفنگی یک روزگار عاری از یک «مقصد مشترک» «... از هر کسی نیکی بیشتر سرزند با او دشمنی بیشتر باشد. آذربایجان هم قربانی این ماجرا شده بود. «... آذربایجان چون در قضایای مشروطه جانفشانی کرده و شهرتی به دست آورده این شهرت حسد بدطینتان را تحریک می‌کند و اینست چون مأموریتی می‌یابند و به آنجا می‌روند خودداری توانسته در بدرفتاری و بدزبانی اندازه نمی‌شناسند.»^{۴۳}

تلاش و تکاپوی کسروی در حوزه آذربایجان فقط به فعالیت‌های مطبوعاتی محدود نبود. در حالی که پرچم با اختصاص بخشی از ستون‌های خبری خود به تحولات جاری در آن حدود، انتشار نامه‌ها و گزارش‌هایی از خوانندگان خود در تکمیل خبرهای مزبور و همچنین درج سرمقاله‌هایی که این مضامین را به بحث می‌گذاشت به یکی از سخنگویان عمده آذربایجان تبدیل شده بود به تدریج وجه تشکیلاتی این تلاش و تکاپو نیز نمودی محسوس یافت. او در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان، همانند دیگر نقاط ایران هوادارانی داشت که به نام «آزادگان» این شهرها برای پیشبرد آراء و عقاید او تلاش می‌کردند.^{۴۴} طبیعتاً وجود و حضور یک چنین تشکلهایی نه فقط بر کارایی و بُرد این عقاید و آراء می‌افزود، بلکه خواهی نخواهی حوزه تعامل و تضارب افکار را نیز گسترش می‌داد. «خواهی نخواهی» به این جهت که اینک کاملاً آشکار شده بود که سخنگویان عمده آراء مخالف و متفاوت را توان یک رویارویی صریح و بی‌پرده با کسروی نیست، ولی حضور و پافشاری مجامع آزادگان مانع از توقف و نادیده انگاشته شدن بحث بود.

با آنکه بسیاری از نوشته‌های روزنامه آذربایجان - سخنگوی اصلی ترکی گرایان - در زمینه تبار و فرهنگ آذربایجانی‌ها، آراء و عقاید کسروی را هدف قرار داده و در جهت نفی آنها سیر می‌کرد ولی در تنها مقاله‌ای که تحت عنوان «کج‌اندیشی» مشخصاً بر ضد او منتشر کردند نه فقط به مباحث مشخصی که وی در این زمینه مطرح کرده بود پاسخی ندادند بلکه از در استهزاء آمده و با طرح مباحثی در زمینه باورهای مذهبی او - حتی تهمت ادعای پیامبری - در صدد تحریک افشار و افکاری برآمدند که قاعدتاً نمی‌بایست با رنگ و روی «مترقی» آنها سختی داشته باشد.^{۴۵}

موضوع زبان

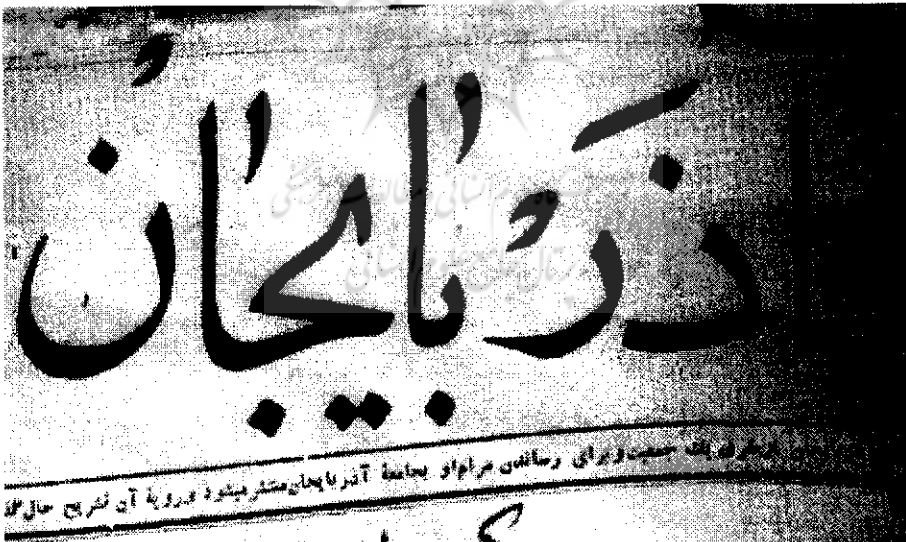
با این حال به گونه‌ای که از نامه‌ها و مقالات واصله به پرچم برمی‌آید، به رغم اتخاذ یک چنین رویکردهایی، آراء کسروی پیرامون آذربایجان به هر حال موضوع بحث و جدل قرار داشت. او در مواردی چند به اقتناع پاره‌ای از هواداران ترکی‌گرایی به نادرستی عقایدشان موفق شد.^{۴۶} و در پاره‌ای از موارد نیز همراهانی را از دست داد. برای نمونه در مقاله‌ای تحت عنوان «احساسات و اغراض مانع از درک حقایق است» به امضاء «ی.م.» که در آن از بازتاب گسترده و بحث انگیز آراء کسروی در مورد زبان ملی سخن به میان آمده بود از اختلاف نظری صحبت شد که این امر حتی در میان پاره‌ای از معتقدان راه و رسم او به وجود آورده است.^{۴۷} حسن دادپرور در مقاله‌ای از تبریز تحت عنوان «آذربایجانیان چه می‌گویند» در کنار برشمردن تعدادی از مسائل و مشکلات آذربایجان در عرصه‌های اقتصادی، اداری و فرهنگی، ضمن هوادارای از بسیاری از اصول مورد نظر کسروی - از جمله ایران دوستی او - در مورد موضوع زبان ملاحظاتی داشت.^{۴۸}

پرسشی که اینک مطرح شد آن بود که اصولاً این بحث زبان چقدر اهمیت دارد و در پیگیری آن تا کجا باید رفت؟ «ی.م.» - هوادار کسروی - نیز با در نظر داشتن چنین سئوالی از مخالفین فعلی کسروی پرسید «... آیا بی‌انصافی نیست به نام طرفداری از زبان آن همه زحماتی را که در راه مبارزه با خرافات و اصلاح توده و ایجاد وحدت ملی در میان افراد آن کشیده... کارهای بیهوده و بی‌ارزش بشناسید؟ آیا بر فرض این که در زمینه زبان حق با شما است، آیا سزاوار نبود که اختلاف را به همان اندازه محدود کرده و از حدود اختلاف نظر علمی تجاوز نکنید؟...»^{۴۹}

ولی همان گونه که کسروی بیشتر نیز گفته بود، داستان چیز دیگری بود. در یکی از نوشته‌هایش در پاسخ به کسانی که می‌پرسیدند «... چرا به یک موضوع زبان آن اهمیت را...» قائل می‌شود، گفته بود که «... موضوع زبان نیست، موضوع آینده آذربایجان ایرانست، موضوع سرنوشت یک کشور بزرگست...»^{۵۰}

کسروی، همان‌گونه که ملاحظه شد در نوشته‌های قبلی خود نیز بحث زبان را باز کرده و با اشاره‌ای به سوابق تاریخی طرح زبان ترکی در آذربایجان، علل هوادارای‌اش را از ترویج زبان فارسی بیان داشته بود. او با خود زبان ترکی مسئله‌ای نداشت و در یکی از نخستین نوشته‌هایش در این دوره نیز تصریح کرد که «... قصد ما از این سخنان توهین به زبان ترکی یا کاستن از ارج آن نیست. ترکی یکی از زبان‌های بزرگ جهان و در شمار عربی و فارسی و این‌گونه می‌باشد...». کسروی این را نیز خاطر نشان ساخت که «... این کمی آذربایجانیان نیست که زبانشان ترکی گردیده...» است.^{۵۱} او حتی در همان مقاله در موافقت با آزمودن طرح آموزش اولیه نوآموزان ترک زبان به زبان خودشان

نوشت «... هیچ مانعی ندارد که اگر نیازی هست نوآموزان الفبا را به ترکی بخوانند. این هم چیزی است که باید دبستان‌ها بسنجند و بیازمایند...» تجربه‌ای که به هر حال «... جز آن است که از رواج زبان فارسی در آذربایجان که یک خواست ارجمندبست چشم‌پوشی شود...»^{۵۱} از این رو وقتی هم که این مباحث از نو مطرح شد، مثلاً دادپرور در مقاله «آذربایجانیان چه می‌گویند» خود از این سخن به میان آورد که «... راجع به زبان هم خودتان بهتر می‌دانید، غریزه فطری و عادت از عواملی است که تغییر آن خیلی مشکل است، وقتی که پدر و مادر و برادر من از طفولیت با من ترکی حرف زده و می‌زنند، چگونه می‌شود من این زبان را دوست نداشته و اظهار نفرت نمایم؟...»^{۵۲} کسروی بار دیگر تأکید کرد «... اگر مقصود این بود که برای آسانی کار درس‌ها در سال‌های نخست دبستان‌های آذربایجان به ترکی باشد ما به آن دخالت نمی‌کردیم زیرا راه‌حل این بحث آن بود که زحمت تدریس با فارسی با زبانی که از دو زبانی در میانه آذربایجان و دیگر جاهای ایران پدید می‌آید سنجیده شود و به هر حال این اهمیت را که ما به آن دخالت کنیم نداشت. ولی همه می‌دانند که موضوع زبان آذربایجان معنی‌های دیگری را دارد و همیشه مقاصد دیگری در پشت سر این عنوان می‌باشد...»^{۵۳} که خود قبلاً بدان‌ها پرداخته بود.



کج اندیشی!

برای آزادی ما،	توده و سواد افلا	بوده و روزنامه‌های زبان آذربایجانی	انتشار یافت ... ولی کسان‌مشاری بزبان	آذنی بودند و جلوگیری کردند...	بنام «نویدینی» بنام	که در شماره های	عنوان
----------------	------------------	------------------------------------	--------------------------------------	-------------------------------	---------------------	-----------------	-------

آخرین نوشته‌های کسروی در این دوره، در زمانی منتشر شدند که تب و تاب این‌گونه مطالب فروکش کرده بود: «... آن دسته‌ای که در شهر برخاسته و به بهانه زبان ترکی جنبش‌هایی می‌نمودند و دشمنی‌هایی با ایران و ایران‌گیری نشان می‌دادند از هم پراکنده...» شده بودند.^{۵۵}

بنا به دلایلی که بررسی آنها در چارچوب محدود این یادداشت نمی‌گنجد، تلاش و تکاپویی که عمال و مأمورین امنیتی شوروی به محض اشغال بخش‌های شمالی کشور در خلال حوادث شهریور ۱۳۲۰ آغاز کردند چند ماهی بیش به درازا نکشید؛ تلاش‌هایی که جوانب تبلیغاتی‌اش یا طرح مباحث ترک‌گرایانه - از جمله انتشار روزنامه‌های *آذربایجان* و *وطن‌بولند* ... - و شکل تشکیلاتی‌اش نیز به صورت تشکیل جمعیت *آذربایجان* و کمیته کرد و آسوری ... غیره بروز یافته بود. احتمالاً مسائلی چون وضعیت منزلت ارتش سرخ در جبهه‌های جنگ بر ضد قوای آلمان که هنوز به پیش می‌تاخت در پیشامد این دگرگونی مؤثر بود.^{۵۶} لہذا این بار برخلاف پاییز ۱۳۲۴ که با تلاش دولت ایران برای تقویت نیرو در *آذربایجان* و اعاده انتظام مخالفت به عمل آمد، با تقاضاهای دولت مبنی بر اعزام قوای تقویتی به *آذربایجان* و سرکوب آشوب‌هایی که آغاز شده بود مخالفتی صورت نگرفت و در نتیجه در اوائل بهار ۱۳۲۱ مقامات دولتی توانستند «... به جلوگیری پردازند. این بود [که] با دستور استانداری، اداره شهربانی آن روزنامه - [روزنامه *آذربایجان*] - را توقیف کرد و اداره‌اش را به هم زد. حاجی میرزا علی شبستری مدیر آن به عنوان نشر اکاذیب مورد تعقیب قرار ...» گرفت و «... آن کمیته کرد و آسوری که به همدستی اینها بر پا شده بود، برای *آذربایجان* استقلال می‌خواست و اعضای آن شبها به خانه مردم رفته و با نشان دادن طپانچه پول می‌طلبیدند به هم خورد و شهربانی کسانی را از سردستگان ایشان دستگیر ساخته و از شهر بیرون کرد...».^{۵۷}

اگر چه با خاتمه یافتن این دور از غائله *آذربایجان*، کسروی از آن خوشحال بود که در این پیشامد «... وظیفه خود را انجام داده و با هر صدمه‌ای بود همشهریان خود را از آن راه گرفتاری و گمراهی که افتاده بودند باز آورده ...» است.^{۵۸} ولی همانگونه که در همان ایام در مقاله‌ای تحت عنوان «بار دیگر درباره *آذربایجان*» نوشت هنوز از بابت تحولات آتی آن حوزه نگرانی‌هایی داشت: «... حوادث شش ماهه نشان داد که در آن سرزمین چه کسان پست نهاد و نامردی خوابیده‌اند و به اندک آشوبی به پا برخاسته، به تاخت و تاراج و آدمکشی و دسته‌بندی‌های خائنانه توانند پرداخت. پس باید در برابر آنها یک دسته از مردان علاقمند و با خرد جدا گردند و اندیشه و آرزو یکی گردانند و برای ایستادگی در جلو سختی‌ها آماده باشند.»^{۵۹}

کسروی به روشنی می‌دید که «... حوادث در اینجا به پایان نخواهد رسید [و] در این هنگام بر تکان جهان، با جنگ‌های سختی که در میانه دولت‌های بزرگ می‌رود باید همیشه از آینده بیمناک

بود و خود را آماده گردانید...» و بر این نکته نیز آگاه بود که در یک چنین وضعیتی «گام نخست این آمادگی همدستی با یکدیگر است...»^{۶۱} ولی گردش روزگار در جهت این «همدستی با یکدیگر»، یا لاف‌نوع خاصی از آن که مورد نظر کسروی بود پیش نرفت.

در راه تفرقه

او در همان مراحل نخست کار، در مقاله‌ای که در آبان ۱۳۲۰ منتشر کرد خردمندانترین راه و «گام نخست» را در آن دید که «... نیازمندی‌های کشور را به دیده گیریم و دردهای آن را ببیندیشیم و با هم اندیشه یکی گردانیده و به چاره کوشیم. این گام نخست ما باشد و پس از آن آینده کشور را به دیده گرفته و یک راهی برای پیشرفت آن باز نمایم...».^{۶۱} به تدریج و با پیش آمد تحولات و رخداد‌های بعدی نیز این نیازمندی‌ها و دردها صورتی به مراتب ملموس و مشخص‌تر از پیش یافتند، به گونه‌ای که او در اوائل بهار ۱۳۲۱ در اشاره به طرح مباحثی چون زبان و غیره در آذربایجان، تصریح کرد که «... امروز ما را کارهای مهم‌تر دیگری هست. زیرا از یکسو باید کشور را ایمن گردانیم و از تنگی خوار و بار و از گرسنگی که هر یکی جداگانه ما را تهدید می‌کند خود را نگهداریم. از سوی دیگر امروز باید از سراسر ایران یک علاقه سختی به یگانگی کشور و یک حس دلبستگی کامل به ایران و ایرانیگری نشان داده شود...» و بر این اساس تأکید کرد که در یک چنین وضعیتی «... هیچ با خرد بی‌غرضی این نخواهد کرد که این موضوع‌ها را به این اهمیت فراموش کند و در بند آن باشد که درس‌ها در آذربایجان به ترکی گردد...».^{۶۲}

پرچم نیز از بدو انتشار، کم و بیش با در نظر داشتن یک چنین اولویت‌هایی حرکت می‌کرد. و بیشتر درگیر طرح مسائل مهم مملکتی بود و یافتن راه‌هایی برای حل و فصل آن‌ها. ولی کسروی فقط کسروی پرچم نبود، کسروی پیمان هم بود که از سال ۱۳۱۲ با هدف پرداختن به «... مباحث دینی و فلسفی و سیاسی و اقتصادی و ادبی و به طور کلی تمام مسائل مبتلا به جامعه ایران...» شروع به انتشار کرد.^{۶۳} ولی از آنجایی که با توجه به فضای حاکم بر دوره رضاشاهی و خفقان سیاسی وقت بسیاری از مباحث امکان طرح و بحثی جدی را نداشتند، اصل کار او به انتقادهای تندی از یک رشته باورهای اجتماعی و مذهبی - «... تفرقه و خرافات و انحطاط شعر و فلسفه...» - محدود شد و در این راه «... با بسیاری از عقاید مقبول زمانه در افتاد...».^{۶۴}

اگر چه در دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰ پیمان به تدریج از انتشار بازماند و از میزان این نوع خاص از دلمشغولی‌های کسروی کاسته شد ولی پاره‌ای از مطالب همان چند شماره بعدی پیمان به

انضمام پاره‌ای از فعالیت‌ها و مراسم مجامع هوادار او - پاک‌دینان و آزادگان - باعث گردید تا آنچه را آن روز کسروی کارهای مهمتری می‌دانست تحت‌الشعاع قرار دهد.

این جنگ و رویارویی در یکم دی ماه ۱۳۲۱ به نقطهٔ اوج خود رسید. چند سالی بود که کسروی و هوادارانش در اول دی ماه هر سال مراسمی بر پا داشته و کتاب‌هایی را که «سرچشمهٔ بدبختی‌ها» و «ریشهٔ بدآموزی‌ها» تلقی می‌کردند، می‌سوزانند. اگر چه در این مراسم بیشتر دواوین شعرایی چون حافظ و سعدی ... طعمهٔ آتش می‌شد که به ادعای کسروی و هوادارانش «خراباتی-گری» را ترویج می‌کردند ولی از امحاء مباحث مربوط به اعتقادات مذهبی نیز ابا نداشتند.^{۶۵}

در یکم دی ماه ۱۳۲۱، در آستانهٔ برگزاری مجدد این مراسم، در حالی که به دلیل پیشامد غائله ۱۷ آذر اوضاع سیاسی پایتخت متشنج بود و کابینهٔ قوام‌السلطنه متزلزل، مأموران شهربانی با استناد به مقررات حکومت نظامی به منزل کسروی ریخته و او را با تعدادی از همراهانش بازداشت کردند. اگر چه او و تنی چند از همراهانش چند روز بعد رها شدند^{۶۶} ولی این واقعه و تحولات حاصل از آن فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی کسروی را به کلی دگرگون ساخت. مهم‌ترین تغییری که حاصل شد تعطیل شدن پرچم بود. پرچم که همانند بسیاری از دیگر نشریات تهران در خلال بحران ۱۷ آذر تعطیل شد، بر خلاف بسیاری از این جراید و نشریات، دیگر امکان انتشار نیافت.^{۶۷} تعطیل شدن پرچم فقط از دست رفتن یک تریبون نبود - کسروی برای ترویج آراء خود راه‌ها و نشریاتی دیگری جست - مهم‌ترین تأثیر این واقعه، گسسته شدن بیش از پیش پیوندهای او بود با تحولات روز کشور.

از این مرحله به بعد و متأسفانه با تندی و لجاجتی فزاینده، در جنگ با هفتاد و دو ملت گام در راهی نهاد که نه فقط با اصولی چون «... نیازمندی‌های کشور را به دیده گیریم و دردهای آن را بیندیشیم...» تا «... باهم اندیشه یکی گردانیده و به چاره کوشیم...» توافقی نداشت، بلکه در نهایت نیز جز مرگ و نیستی برای او، و از دست رفتن چهره‌ای ارزشمند و توانا برای ایران و ایرانی‌گری نتیجه-ای به دنبال نیاورد.^{۶۸}

روزهای بد ایران

ولی این پایان کار نبود، یا لاقلاً هنوز نبود. با نزدیک شدن جنگ دوم جهانی به مراحل پایانی - اش و فراهم آمدن یک رویارویی دیگر بین قدرت‌های جهانی - جنگ سرد - پیش‌بینی و هشدار کسروی در اردیبهشت ۱۳۲۱ درست از آب درآمد. دیدیم که او چگونه در یکی از آخرین نوشته-هایش در مورد آذربایجان خاطر نشان کرده بود که «... حوادث در اینجا به پایان نخواهد رسید [و]

در این هنگام بر تکان جهان، با جنگ‌های سختی که در میانه دولت‌های بزرگ می‌رود باید همیشه بیمناک بود و خود را آماده گردانید...» و در پاییز ۱۳۲۴ برخلاف پاییز و زمستان ۱۳۲۰ که هنوز تکلیف جنگ روشن نبود و نیروهای محور دست بالا را داشتند، اینک اتحاد شوروی جنگ را برده و در فکر توسعه دامنه نفوذ و متصرفاتش بود. این توسعه‌طلبی - همان‌گونه که می‌دانیم - در ایران نخست به صورت تقاضای امتیاز نفت شمال متجلی شد و به دنبال بی‌نتیجه ماندن این تلاش، مقامات مسکو حرکتی را که در شش ماه نخست اشغال ایران در آذربایجان بر پا داشتند و بنا به اقتضای وقت، به حال خود رها کرده بودند از نو به جریان انداختند و با استفاده از همان عوامل و عناصر درگیر در رخدادهای آن دوره، فرقه دموکرات آذربایجان را بر پا کردند و بدین ترتیب پرده اول نمایشی را بالا بردند که پیش پرده آن در پاییز و زمستان ۱۳۲۰ اجرا شده بود.^{۶۹}

کسروی که خود از همان مراحل اولیه طرح این‌گونه مباحث در ایران، یعنی از سال‌های پایانی جنگ اول جهانی و پنج - شش سال بعد از آن در این عرصه پای نهاده و با اقداماتی چون نگارش و نشر رساله *آذربایجان یا زبان باستان آذربایجان* (۱۳۰۴) در مقام رویارویی با مدعیات ترک‌گرایان برآمد و در سال‌های بعد نیز چه در عرصه تاریخ با آثاری چون *شهریاران گمنام* (۱-۱۳۰۷) و *تاریخ هجده ساله آذربایجان* (۲۰-۱۳۱۳) و چه در عرصه سیاست و اجتماع با مطالبی که در این زمینه در *پیمان* و *پرچم* منتشر کرد، این رشته را از کف نگذاشته بود، اینک نیز دست به کار شد؛ ولی نه به نام سید احمد کسروی که به نام و قلم «یک ایرانی».

به نظر می‌آید که به خوبی می‌دانست که در این کشاکش‌های اخیر تا چه حد از هر سو دشمنی‌هایی برانگیخته و موقعیتی را که در پی تحولات حاصل از شهریور ۱۳۲۰ کسب کرده بود، از کف داده است. احتمالاً به روشنی می‌دانست پرچمی را که در مقام یک روزنامه مهم مملکتی و از آن مهم‌تر سخنگوی آذربایجان بر پا کرده بود، در آن واپسین دوره انتشار پراکنده و ماهیانه به سطح نشریاتی تقلیل یافت مختص جدل‌های بیهوده فرقه‌ای و بر همین اساس نیز رساله مهم سرنوشت *ایران چه خواهد بود؟* را که «در موضوع پیشامد آذربایجان» بود در اواسط زمستان ۱۳۲۴ به نام «یک ایرانی» منتشر کرد و نه به نام بحث‌انگیز سید احمد کسروی.

او که هیچ‌گاه آرزو نداشت که «... در جریانات سیاسی با بهتر بگویم در کشاکش‌های احزاب دخالت...» کند و «... آن را شایسته خود و خود را شایسته آن...» نمی‌دانست حال که «... برای ایران روز بدی پیش آمده بود، روز بسیار بدی...» به این نتیجه رسید که دیگر «... جای خاموش نیست [و] با این پیشامدها نمی‌توان گوشه‌ای گرفت و ... چشم به راه حوادث دوخت...»^{۷۰}

در واقع پیشامد واقعه تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و مخاطراتی که از این بابت ایران را تهدید می‌کرد کل فعالیت‌های او را تحت‌الشعاع خود قرار داد. کما این که هنگامی که در اوائل شهریور ۱۳۲۴ قصد داشت با دعوت از مدیران مطبوعات «... درباره رفتار دولت با جمعیت ما...» و استیضاح پیرامون گرفتاری‌هایی که دولت برای آنها پیش آورده بود نشستی برگزار کند ولی به رغم صدور دعوتنامه و چاپ بیانیه‌ای که قرار بود منتشر شود «... چون در آن میان در تبریز و مشهد و دیگر جاها جنبش‌هایی پدید آمده و در تهران نگرانی‌هایی رخداد...» از تشکیل این جلسه صرف‌نظر کرد.^{۷۱} و از آن پس تا چهار ماه بعد که به دست فدائیان اسلام از پای درآمد چیزی ننوشت جز برای ایران و آذربایجان.

اتفاقی که افتاده بود و تا بدین حد موجب نگرانی کسروی گشت روشن بود: «... دموکرات‌ها برای آذربایجان استقلال داخلی خواسته‌اند و خود اسلحه به دست گرفته و از بودن ارتش شوروی در آذربایجان استفاده کرده، به مقصود خود با زور پیشرفت داده‌اند...»^{۷۲} این نیز روشن بود که این ماجرا «... موافق سیاست دولت شوروی بوده و با نظر آن دولت انجام گرفته...» است و «...دلیلش گذشته از همه چیز تحسین و تصویبست که رادیوی مسکو و روزنامه‌های شوروی درباره آن خیزش می‌نمایند. آن گاه چنان که دیدیم از قوای دولت جلو گرفتند و به آذربایجان راه ندادند ... [و]... نتیجه کار به اینجا رسیده [بود که] دموکرات‌ها با اسلحه قیام کرده، آذربایجان را از ایران جدا ساخته‌اند، دولت خواسته اقدامی کند و روس‌ها جلو گرفته‌اند، انگلیس و آمریکا دخالت کرده‌اند و قضیه در فهرست اختلافات دولت‌ها جا گرفته...» است.^{۷۳}

انگیزه‌های خارجی، عوامل داخلی

در مواجهه با این بحران و شناسایی علل و موجبات پدید آمدن این مسئله، کسروی در همان بدو کار اعلان داشت که نمی‌خواهد به موضوع قدرت‌های بزرگ بپردازد: «... من دولت‌های انگلیس و روس را به کنار می‌گذارم زیرا آنها هر یکی دولت بزرگیست و برای نگهداری خود سیاست بسیار دامنه‌داری را دنبال می‌کند و ما از آنها گله نتوانیم داشت که چرا فلان نظر را درباره کشور ما داشته‌اند یا چرا فلان تصمیم را گرفته‌اند...»^{۷۴}

بر اساس یک چنین تحلیل - یا به عبارت دقیق‌تر تصمیم - تنها وجهی که می‌توانست مورد بحث قرار گیرد، وجه داخلی کار بود: «... این آتش که در ایران افروخته شده و نزدیک به زبان کشیدند، ما باید منشاء آن را دسته‌بندی‌ها و کشاکش‌های داخلی ایرانی بدانیم و از آنها گله‌مند باشیم...»^{۷۵}

در توضیح دلایل اتخاذ این تصمیم علل مختلفی را می‌توان برشمرد؛ مثلاً می‌توان گفت که در آن ایام هنوز نقش تعیین‌کننده مقامات امنیتی و اطلاعاتی شوروی در این ماجرا روشن نبود و امروزه تنها پس از فروپاشی اتحاد شوروی و انتشار اسناد ذی‌ربط است که ابعاد گسترده این امر روشن شده است و یا خاطر نشان ساخت که با توجه به حضور نظامی متفقین، امکان طرح و بحث این مقوله وجود نداشت. کما این که معدود نشریاتی چون هور و وظیفه نیز که وارد این بحث شدند و در مواردی چند با ذکر مشخصات دقیق، فعالیت‌های عوامل امنیتی و اطلاعاتی مزبور را افشاء کردند به نحوی جدی و سریع سرکوب شدند.

به هر حال این رویکرد، یعنی فرض گرفتن یک منشاء داخلی بر این امر که بیشتر با مصلحت روزگار انطباق داشت تا واقعیت امر به اساس نگاهی تبدیل شد که کسروی در شناسایی علل پیشامد این بحران و همچنین یافتن راه‌هایی برای حل و فصلش اتخاذ کرد.

اگر چه همانگونه که اشاره شد کسروی اصولاً قصد نداشت ابعاد خارجی این قضیه را به بحث بگذارد ولی به هر حال از پرداختن به جوانبی از این امر - ولو به صورت سرریسته و مجمل - گریزی نبود. کما این که خود او در اشاره به واکنش دولت حکیمی در قبال ماجرای تشکیل فرقهٔ دموکرات و جدایی عملی آنها از ایران نوشت «... با آن موقعیتی که ایران در کشاکش‌های سیاسی انگلیس و شوروی دارد دولت نمی‌توانست به خاموشی گراید... بایستی اقدامی کند و چاره‌ای اندیشد، و چون روس‌ها جلو آزادی اقدام را می‌گیرند ناچار بود که از دولت‌های انگلیس و آمریکا میانجیگری طلبد - چنان که طلبید - [و] اگر دولت ایران هم نمی‌خواست آنها خود می‌خواستند میانجیگری کنند و دخالت نمایند - چنانکه نموده‌اند».^{۷۶}

کسروی با مصوبهٔ مجلس مبنی بر تعویق انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی به یک ماه بعد از تخلیه خاک ایران از قوای بیگانه که به جوانب خارجی این مقوله ارتباط داشت نیز موافق بود و می‌دانست «... که با بودن بیگانگان در ایران انتخابات خالی از اشکال نخواهد بود [و] پیداست که هر دو طرف دخالت خواهند کرد و هر یک خواهد کوشید هواداران سیاست خود را به نمایندگی رساند...».^{۷۷} اشارهٔ بعدی او به یک «خطای بزرگ» در این پیشامد که عبارت بود از دخالت دادن به «سیاست بیگانه ... در این قضایا» نیز بر همین امر ناظر بود.^{۷۸}

ولی سرریسته و مجمل نگهداشتن این موضوع در نهایت به طرح سئوال‌های بی‌موردی نیز منجر می‌گردید. مثلاً کسروی در ادامهٔ همین بحث پرسید «... دموکرات‌ها درخواست‌هاشان بجا یا نابجا - چرا آن نکردند که صبر کنند تا ارتش‌های بیگانه از این کشور بیرون روند و آنگاه هر کاری که می‌خواهند بکنند؟...»^{۷۹} که سئوال بی‌جایی بود، زیرا اگر خاستگاه اصلی و منشاء کل این قضایا - حتی -

الامکان - به بحث گذاشته شده بود، به صراحت روشن می‌بود که اصولاً طرح و بیان این خواسته‌ها به حضور ارتش‌های بیگانه در این کشور ارتباط دارد و پدیده قائم‌الذاتی نبود که در یک چنین چارچوبی مورد بحث قرار گیرد.

به هر حال - بجا یا نابجا - کسروی تأکید اصلی نگاه خود را بر ابعاد داخلی کار نهاد و در عین انتقاد از عملکرد غیرمستولانه نمایندگان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در این ایام و سیاست‌های کابینه‌هایی چون کابینه صدرالاشراف^{۸۶}، صریحاً اعلان داشت که «... همه می‌دانیم که این گرفتاری را برای ما کشاکش حزب توده و آقای سید ضیاءالدین طباطبایی پدید آورده، این بدبختی را آنها تدارک دیده‌اند...»^{۸۷} در پی یک چنین موضع‌گیری تند و صریحی نیز طبیعتاً بخش مهمی از رساله سرنوشت *ایران* چه خواهد بود؟ را به نقد مواضع و عملکرد این دو جناح اختصاص داد. اگر چه در این بحث و جدل از انتقاد نسبت به محافظه‌کاری و سنت‌گرایی هواداران سیدضیاءالدین طباطبایی غفلت نشد^{۸۸} ولی روی سخن او بیشتر با گروه‌های چپ بود که به نظر می‌آید با توجه به علائق مشترکی چون نواندیشی و لزوم اصلاحات کسروی بیشتر با آنها هم‌دل بود و آنان را مخاطب خود می‌شناخت تا گروه دیگر. و در آن میان نیز کمتر حزب توده - زیرا «... این حزب از روی احتیاجات ایران تشکیل نگردیده...» بود^{۸۹} - و بیشتر گرایش‌هایی از نوع گروه‌های فعال در اطراف جرایدی چون *داریا* و *ایران ما* و ... *نجات ایران*.^{۹۰} کسروی این نشریات را دوست داشت زیرا «... زبان به دشنام و بدگویی نمی‌آلیند...» و «... گذشته از آن که بر مغزند، به ایرانیان طرز چیز نویسی یاد می‌دهند...»^{۹۱} ولی با این حال و به رغم تمامی این همدلی‌ها چون از بدو کار «... هواداری آشکار با حزب دموکرات کرده‌اند، در مسئولیت آنها شریک می‌باشند [و] بسیار بجاست که به این پرسش‌های ما پاسخ دهند...»^{۹۲}.

پرسش‌هایی که کسروی مطرح کرد، پرسش‌هایی اساسی بودند که تقریباً کل عملکرد گروه‌های چپ را در خلال شکل‌گیری این بحران زیر سؤال می‌برد. برای مثال از روزنامه *داریا* سخن به میان آورد که از روزنامه‌های چپ بود و از «... روز نخست با دعاوی حزب دموکرات [آذربایجان] و با رفتار آنها همراهی نشان داد و هنوز هم می‌دهد و از فیروزی آنها شادمانی می‌نماید [ولی] در همان حال در این چند روزه گفتاری زیر عنوان «استقلال ایران در خطر است» نوشته و از رفتن استقلال این کشور اظهار بیم و نگرانی نموده...» است. کسروی نمی‌توانست درک کند که «... این دو حس در یک کالبد چگونه با هم سازگار است؟! نمی‌دانم کسی که از رفتن استقلال کشور می‌ترسد چگونه با پیشامدهای آذربایجان همراهی می‌نماید؟!»^{۹۳} و این در حالی بود که همین *داریا* سال گذشته که در چارچوبی دیگر «... روزنامه‌های ترکیه سخن از ترک بودن آذربایجانیان می‌راندند و این روزنامه به آنها پاسخ‌ها نوشت و از جمله کتاب *آذری یا زبان باستان آذربایجان* را به رخ آنها کشید...» وقتی

که فرقهٔ دموکرات عین همین مباحث را مطرح کرد «... داریا در برابر تمسکی که دموکرات‌های آذربایجان به زبان ترکی نموده‌اند و این رفتارشان در جداگرداندن آذربایجان از ایران بسیار مؤثر خواهد بود به یکبار خاموشی گزیده...» است.^{۸۸}

توضیح و اوضاحت

کسروی در این رساله نیز همانند پاره‌ای از دیگر نوشته‌های سیاسی خود بیش از هر چیز دیگر بر لزوم اتخاذ یک رشته مواضع اصولی تأکید داشت. مدّ نظر قرار داشتن این اصول را بنیان همبستگی اجتماعی دانسته و پایبندی بدان‌ها را نیز یکی از راه‌های حل و فصل بحران‌هایی از این دست. اگر چه اصولاً از طرح چنین موارد واضح و مبرهنی ناراضی بود و بر او «... بسیار دشوار می‌افتد که به چنین سخنانی می‌پردازم و چیزهای روشن و آشکاری را به رشته بیان می‌کنم...»^{۸۹} ولی با توجه به مباحثی که جریان داشت، تکرار این چیزهای روشن و آشکار لازم بود.

یکی از این موارد اصل استقلال کشور بود «... بسیار شنیده‌ام که می‌گویند استقلال چیست؟... یا می‌گویند استقلال یک خرافهٔ سیاسیست، اگر نبود، نبوده... چه زیان دارد که ما به جمهوری‌های شوروی بپیوندیم و با آنها زندگی کنیم و از کشاکش‌ها آسوده گردیم. گاهی دیده‌ام کسانی این را دربارهٔ انگلیس می‌گویند. زندگانی آزادانهٔ مردم انگلیس دلهاشان ربوده است و آرزو می‌کنند که به آن توده بپیوندند...»^{۹۰}

بر این اساس، کسروی نخست لازم دید با اشاره به تاریخ جهان و علل پدید آمدن «... تیره-هایی که امروز در روی زمینند و هر کدام توده‌ای شده، جداگانه زندگی می‌کنند و در نتیجه حوادث به این حال رسیده‌اند...» شمه‌ای بیان کند.^{۹۱} تأکید بر اهمیت استقلال در این کشاکش و توجه دادن بدین اصل که «... امروزه بهترین راه آنست که هر توده‌ای در کشور خود آزاد باشند و دلسوزانه به اصلاح کارها و آبادی کشورشان کوشند...» نیز از دیگر نکاتی بود که در این بحث و یادآوری کلی مورد توجه قرار گرفت.^{۹۲}

بعد از یادآوری اصولی از این دست و تصریح بر این نکته که «استقلال یک چیز خیالی نیست که بودن و نبودنش یکی باشد... استقلال آزادیست و میانهٔ آزادی و بردگی جدایی آشکار است...». آنگاه کسروی با طرح و بحث عملکرد فرقهٔ دموکرات در چارچوب بحث استقلال تأکید می‌کند که با در نظر داشتن یک چنین اصلی «... ما نخواهیم توانست با رفتار حزب دموکرات آذربایجان موافقت کنیم. ناچار خواهیم بود به آن با دیدهٔ دشمنی نگریم. ناچار خواهیم بود مخالفت کنیم و ایستادگی نشان دهیم...» زیرا آنها چه «... بخواهند و چه نخواهند نتیجهٔ رفتارشان به هم خوردن استقلال ایران است. اگر با رفتار آنها موافقت شود تاریخ چند هزار سالهٔ ایران در اینجا پایان خواهد پذیرفت...»^{۹۳}

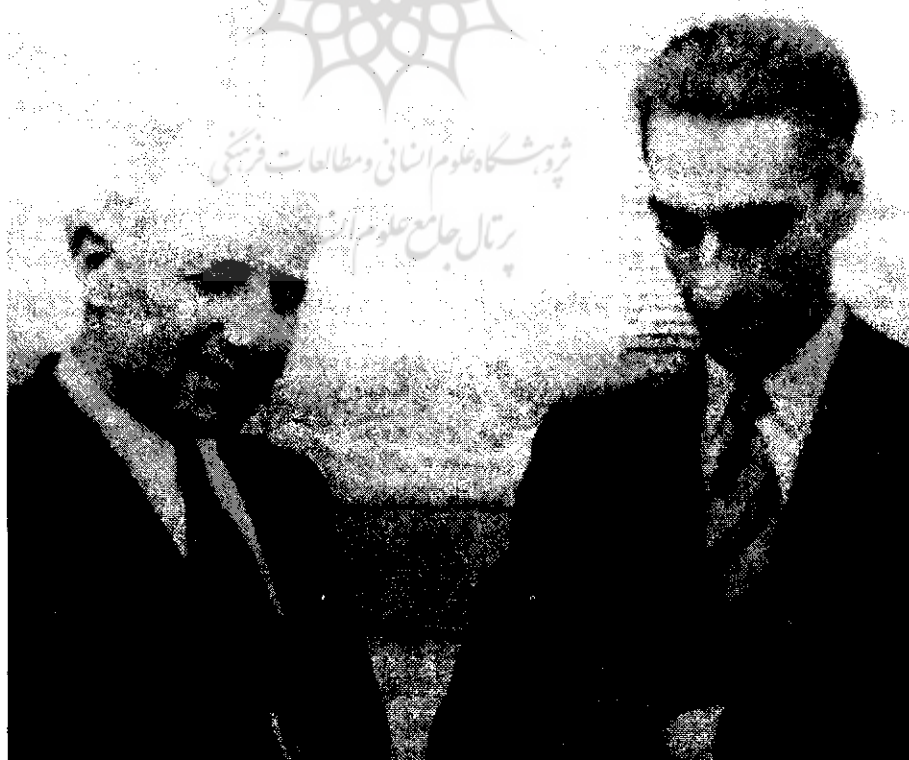
فرقه در مجموع سه خواسته اصلی داشت: «... ۱- انجمن‌های ایالتی و ولایتی از روی قانون بر پا شود. ۲- به آذربایجان خودمختاری داده شود [و] ۳- زبان ترکی در آذربایجان زبان اداره‌ها و آموزشگاه‌ها باشد...»^{۹۴} و کسروی بخشی از سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ را به نقد و بررسی این سه خواسته اختصاص داد. تکلیف او با موضوع خودمختاری روشن بود: «... من آن را با حال کنونی ایران بسیار زیانمند می‌دانم [و] مایه به هم خوردن استقلال ایران می‌شناسم...»^{۹۵} ولی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را «... چون در قانون اساسی هم پیش‌بینی شده...» بود، سودمند می‌دانست. به ویژه آنکه «... گنجاندن آن در قانون اساسی از روی پیشنهاد آزادیخواهان تبریز بوده... نمونه رشد و فهم آزادیخواهان آن روزی آذربایجانست که برای استوار ماندن رابطه استان‌ها و شهرستان‌ها با پایتخت، بودن انجمن‌هایی را در شهرها... لازم دانسته...» بودند.^{۹۶}

بخش دیگر و مهمی از این رساله به مقوله زبان ترکی و درخواست رواج آن در ادارات و مدارس می‌پرداخت که در مجموع مرور مجددی بود بر آنچه که کسروی با در نظر داشتن مضامینی چون سابقه فارسی نویسی در آذربایجان، واکنش آذربایجانی‌ها در قبال سیاست «پان-ترکیزم» ترکان عثمانی به صورت تأکید بیش از پیش کاربرد زبان فارسی در دوره کم و بیش یک ساله پرچم در سال‌های ۲۱-۱۳۲۰ به تفصیل مورد بحث قرار داده بود که بیشتر در همین بررسی نیز بدان پرداخته شد.^{۹۷} موضوعی که به عقیده کسروی در نهایت «... به آن بزرگی که نشان می‌دهند نیست و این جز دستاویزی برای مقاصد دیگر نمی‌باشد...»^{۹۸}

در چارچوب این مباحث، نکات دیگری هم مطرح شده بود که کسروی تاریخدان، آنها را نیز بی‌پاسخ نگذاشت. یکی از این مباحث «ملیت خاص» داشتن آذربایجانی‌ها بود: «... شنیدم دموکرات‌ها در روزنامه‌هاشان نوشته‌اند آذربایجان از نخست ملیت خاصی داشته. اگر این سخن از آنهاست دلیل سوء نیت ایشان است. برای پیشرفت دادن به مقصود خود پا بر روی حقایق می‌گذارند، نفاق میانه آذربایجان و دیگر ایرانیان می‌اندازند...»^{۹۹} و در توضیح بیشتر چگونگی این پایداری حقایق و نفاق افکنی شمه‌ای از تحولات تاریخی ایران از دوره مهاجرت سه تیره بزرگ آریایی - ماد و پارس و پارت - را بیان کرد و چگونگی ایران شدن ایران را و جایگاه آذربایجان در این تحولات.^{۱۰۰} در ادامه این بحث کسروی از پاره‌ای از دیگر نمونه‌های جعل و تحریف تاریخ معاصر آذربایجان نیز یاد کرد، از جمله آنکه هر از گاه «... روزنامه‌ها قیام شادروان شیخ محمد خیابانی را پیش کشیده چنین وانمود می‌نمایند که این پیشامد - [ماجرای فرقه] - نظیر قیام خیابانی، بلکه دنباله همان قیام است...» حال آنکه همان‌گونه که در کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان نیز به تفصیل بیان داشته بود، به دو دلیل اصلاً چنین نبود: نخست آنکه «... مرحوم خیابانی ... مقصد روشنی نداشت... [و] ... ما اگر بخواهیم خوشگمانی نماییم باید بگوییم خیابانی می‌خواست نیرویی به دست آورد، و پس از آن به اصلاحاتی ... که نقشه‌ای برایش کشیده بود بپردازد...»^{۱۰۱} و دلیل دوم - و مهم‌تر - آنکه «... در قیام خیابانی پای

سیاست بیگانه در میان نبود و بیم دخالت دولت‌ها و ... تقسیم ایران به مناطق نفوذ که نتیجه لاینفک ... ماجرای فعلی است، نمی‌رفت، از این رو «... دو موضوع با هم یکی نیست و این پیشامد را به قضیه خیابانی قیاس نتوان کرد...»^{۱۲}

همانگونه که خاطر نشان گردید در این رساله تأکید اصلی کسروی نخست بر یادآوری یک رشته اصول سیاسی و تاریخی تغییرناپذیر قرار داشت و آن گاه سعی و تلاش در جهت فراهم آوردن اجماعی نسبی بر آن اساس، برای حل و فصل مسائل پیش آمده، به عقیده او اصل اول جدی گرفتن این بحث و ابراز حیات بود؛ آنکه «... از سوی توده اظهار احساسات شود. ایرانیان... نشان دهند که زنده‌اند و به کشور خود علاقمندند، استقلال کشور خود را می‌خواهند [و] نمی‌خواهند بنشینند تا دیگران درباره‌شان هر تصمیمی گرفتند گردن گزارند... سرنوشت ایران بسته به این است...»^{۱۳} قدم بعدی همدلی و وفاقی بود که می‌بایست بر این اساس شکل گیرد: «... غرض‌ها را کنار گذاشت و از لجاجت‌ها دست برداشت. آقا سید ضیاء، حزب توده، اکثریت و اقلیت، روزنامه‌های دست چپ و دست راست باید گذشته را حساب کنند، اهمیت غائله را به دیده گرفته و در پی چاره باشند. باید دولت‌های انگلیس و روس را به خود گذارده به مصالح کشور خود کوشند...»^{۱۴}



اجتناب از تعارف و پرده‌پوشی نیز هم از دیگر الزامات این رویکرد بود... نخست کاری که باید کرد آنست که ما از رفتار دموکرات‌ها در آذربایجان... ناخشنودی نماییم و بیزاری نشان دهیم... زیرا «... دموکرات‌ها کشور را به یک راه بنیست انداخته‌اند، به یک راه... که اگر تدبیرهایی اندیشیده نشود بیرون آمدن از آن جز با جنگ و خونریزی و یا تجزیه کشور صورت نخواهد گرفت...»^{۱۵} هر چند که تصریح کرد این ابراز ناخشنودی و بیزاری، لزوماً به معنای ختم بحث و گفتگو نیست. کما اینکه در همین نوشته هم از این احتمال سخن به میان آورده بود که «... شاید آنها نتیجه کار خود را نمی‌دانند [و] شاید دیگران هم در این باره در اشتباه هستند... [و] در هر حال بهتر است قضیه را به گفتگو و بررسی...» گذاشت.^{۱۶}

راه سیاست

امروزه چاره چیست؟ رساله بعدی کسروی در این زمینه، اصولاً نوشته‌ای بود در تکمیل و پیگیری مباحث و نکات مطرح شده در *سرنوشت ایران* چه خواهد بود؟ گویا گفته بودند «... عیبش اینست که مختصر است. مطالب با کوتاهی بیان گردیده و اثرش کم خواهد بود...» و از این گذشته در آن رساله روشن نشده بود «... بالاخره امروز چاره چیست [و] در برابر این پیشامد چه باید کرد؟»^{۱۷}

اگر چه کسروی حرف اصلی خود را که اصولاً گفتاری بود مبتنی بر یک دانش گسترده از تاریخ آذربایجان در همان رساله *سرنوشت ایران*... بیان داشته و اصول و خط فاصل‌هایی را که می‌بایست مدنظر قرار داد، توصیف کرد، ولی *امروز چاره چیست؟* او نیز از جهاتی دیگر درخور توجه بود.

یکی از مهمترین جوانب این رساله که ظاهراً در واپسین روزهای کابینه حکیم‌الملک - اواخر دی ۱۳۲۴ - نوشته شد، نرمش و انعطاف نسبی آن است. کسروی اصولگرا و ستیزه‌جو کماکان در جهت فاصله گرفتن از کسروی غلاظ و شداد پیشین حرکت می‌کرد. این رساله نیز همانند *سرنوشت ایران* چه خواهد بود؟ بدون ذکر نام نویسنده منتشر شد و لحن و زبان آن هم به نحوی آشکار، صورتی متعارف داشت. نه فقط لغات و واژه‌های نامانوس «زبان پاک» آن کم و اندک بود بلکه از نقل سخنان حضرت علی (ع) و امثال عربی نیز رویگردان نبود.^{۱۸} به نظر می‌آید که کسروی واقعاً بر این باور بود که با توجه به دردمندی که گریبانگیر ایران شده است، دیگر جای لجاج و عناد نیست. در این رساله نیز چارچوب کلی بحث کسروی بر همان روال سابق بود یعنی تأکید بر ابعاد داخلی این ماجرا، هر چند به نحوی به مراتب «معتدلتر» و «مصلحت‌بینانه‌تر» از پیش؛ اگر در *سرنوشت ایران* چه خواهد بود؟ ولو به نحوی مختصر و گذرا به نقش اتحاد شوروی در این قضیه اشاره‌ای شد، این بار آن هم نبود: «... همه می‌دانیم دولت شوروی بیرق‌دار آزادیست. باز همه می-

دانیم که دولت شوروی طمعی به خاک ما ندارد. امروز برده از روی کارها برداشته شده و همه می-دانیم که دولت شوروی از رفتاری که وزیرای ایران - [کابینه حکیمی] - داشته‌اند رنجیده است... آن دولت - [شوروی] - پروای آینده می‌کند و می‌خواهد ایران کانون توطئه‌ای به ضد او نباشد...^{۱۱۹} و به همین جهت نیز در باب لزوم یا عدم لزوم طرح دعوا بر ضد مداخلات شوروی در سازمان ملل نیز هنوز نمی‌دانست «... آیا به چنین کاری نیاز هست...» یا خیر؟^{۱۲۰} به ویژه آنکه دولت شوروی بر اساس پیمان‌هایی که قبلاً با ایران منعقد کرده بود می‌بایست «... تا دوم مارس [۱۱ اسفند]، همچون دیگران ارتش خود را از ایران بیرون برد و هنوز دوم مارس نرسیده که ما بدانیم ارتش خود را نمی-برد و پیمان‌ها را نادیده می‌انگارد».^{۱۲۱}

در این رویکرد جدید نگاه کسروی نسبت به عناصر و عوامل دولت شوروی نیز تعدیل شد؛ کسانی که وی در اوائل اردیبهشت ۱۳۲۱ از آنها به عنوان «کسان پست و نامردی» یاد کرد که در آذربایجان خوابیده و منتظر «اندک آشوبی» هستند که مجدداً «... به تاخت و تاراج و آدمکشی و دسته‌بندی‌های خائنه...» بپردازند^{۱۲۲} اینک در این گفتار به افرادی تبدیل شدند که «... از جرگه آزادی‌خواهان بوده‌اند و دارای فهم و اندیشه‌اند. ما بسیاری از آنها را می‌شناسیم؛ جعفر پیشه‌وری، رضا رسولی، غلامرضای الهامی کسانی نیستند که معنی مسئولیت وجدانی و تاریخی را ندانند. کسانی نیستند که به کشور خود دانسته و فهمیده خیانت کنند...»^{۱۲۳} «... آنها که بیگانه نیستند و از خود مایند [و] بی‌گمان بیشتر آنها اندیشه‌های میهن‌خواهانه در دل می‌دارند و به نام نیکی به ایران به آن کوشش و جنبش برخاسته‌اند. در میان آنها کسانی هستند که در راه آزادی‌خواهی به زندان افتاده و شکنجه دیده‌اند. همان پیشه‌وری تا چند هفته پیش در تهران بود. روزنامه می‌نوشت، به کشور دلسوزی می‌نمود، در نبرد با خرافات آوازه به آواز ما می‌انداخت چگونه گویم خائن گشته، چگونه گویم از ایران رو گردانده...» است؟^{۱۲۴} و به همین جهت بر این باور بود که باید «... با دموکرات‌های آذربایجان تا می‌توان از راه گفتگو درآمد. باید منطق و دلیل را پیش کشید. باید دید چه می‌گویند و به حرف‌های ما چه پاسخ می‌دهند...» و متعاقباً بخشی از این رساله را نیز «باید با دموکرات‌ها از راه منطق درآمد» نام نهاد.^{۱۲۵}

این رویکرد با فضای جدیدی که در یک چارچوب کلی‌تر در عرصه تحولات سیاسی ایران در حال برآمدن بود نیز همراه و همسو بود؛ فضایی که با تشکیل کابینه قوام‌السلطنه در اوائل بهمن همان سال و شکل‌گیری خط مشی سیاسی او برای حل و فصل بحران آذربایجان تبلوری ملموس و مشخص یافت.

قوام‌السلطنه و در مجموع طیف وسیعی از دیگر نیروهای سیاسی ایران در آن مقطع نیز همانند کسروی در عین حال که بر حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران تأکید داشتند - «... ما از آذربایجان نخواهیم گذشت، از استقلال و تمامیت ایران چشم نخواهیم پوشید...» - و این را هم می‌دانستند که

«... اگر به آذربایجان استقلال داخلی داده شود شیرازه ایران از هم خواهد گسیخت...»^{۱۱۶} ولی مصلحت آن دیدند که «... با آنها از راه گفتگو پیش آییم... فرصت داشته بگوئیم و بشنویم، ببینیم آنها یا دیگران در آذربایجان چه می‌گویند و پاسخ ما را چه می‌دهند...»^{۱۱۷}

راهی که دولت قوام السلطنه در پیش گرفت نیز بر این اساس قرار داشت؛ ولی از آنجایی که او سیاستمدار دانا و توانایی بود کار خود را فقط بدین اساس محدود و منحصر نگردانید، اساس‌های دیگری را که می‌شد و می‌بایست مدّ نظر قرار داد نیز ملحوظ داشت. مثلاً در مقابل گزینه‌هایی چون تأکید بر مصالحه و مذاکره با دولت شوروی و برکشیدگانش در آذربایجان از یکسو یا طرح دعوا در سازمان ملل از سوی دیگر دچار تردید نشد که «... آیا به چنین کاری نیاز هست...» یا خیر؟ هر دوی این گزینه‌ها را به کاربرد و کسروی منصف نیز در آخرین مطلبی که فرصت یافت در ادامه دیگر نوشته‌هایش در این زمینه بنویسد، ظرافت کار را گرفت.

کتابچه از سازمان ملل متفق چه نتیجه تواند بود؟ اگر چه نوشته‌ای بود در باب یکی از دلمشغولی‌های دیرین کسروی در مورد کم و کیف یک نظم مطلوب بین‌المللی و بایان دادن به جنگ و خونریزی میان آرمیان ولی بخش دومی داشت که تحت عنوان «ایران از دادخواهی خود چه نتیجه تواند گرفت؟» تماماً به مسئله آذربایجان مربوط می‌شد. در این بخش کسروی ضمن ارائه شرحی کوتاه و گویا از رخداد‌های پرشتاب آذربایجان از پاییز تا زمستان ۱۳۲۴ از بیم و امید خود هم سخن گفت.^{۱۱۸}

از حوادث پاییز گذشته در آذربایجان نوشت که در خلال آن «... دسته‌ای به نام دموکرات سر برافراشتند و تفنگ و سرنیزه به دست گرفته برای آذربایجان یک حکومت محلی بنیاد گزارند و با عده‌های دولتی که در شهرهای آذربایجان بودند به جنگ پرداختند و دسته به دسته آنها را زیر دست گردانیده یا به تهران بازگشت دادند...» و همچنین آنکه در ماه آبان که «... دولت خواست عده‌ای آراسته و آماده به آن جا فرستد که پشتیبان نیروهای محلی باشد... کارکنان شوروی ... خرسندی ننموده و نگذارند تا عده فرستاده شده از شریف آباد که دو فرسخی قزوینست به آن سو بگذرند...» آن هم در حالی که «... دولت ایران از پیش نظر خود را به سفارت آگاهی داده و به هر حال حق داشت که به آذربایجان که بخشی از خاک ایران بوده و هست ارتش فرستد...»^{۱۱۹} آنگاه از اعتراض دولت ایران نسبت به این رفتار سخن گفت و بهانه‌های شوروی در توجیه این اقدام که «... چون نتیجه رفتن این عده‌ها جنگ و خونریزی در آذربایجان خواهد بود و در آن حال دولت شوروی هم ناچار است به شماره ارتش خود در آنجا بیافزاید از این رو صلاح ندانسته و موافقت ننموده...»^{۱۲۰} است.

در پی این ماجرا در اواخر آذر اوایل دی ماه بود که وزرای خارجه سه قدرت متفق شوروی، بریتانیا و ایالات متحده در مسکو گرد آمدند و چون «... گمان بسیار می‌رفت که پیشامد [مزبور] در

آن کنفرانس به گفتگو گزارده شده، تصمیم گرفته گردد... حکیمی نخست وزیر وقت از دولت شوروی موافقت خواست که خودش به مسکو رود که هم در آن گفتگوها در کنفرانس حاضر باشد و هم با سررشته داران شوروی از نزدیک ... موضوع را به گفتگو گذارد...» که این تلاش نیز به نتیجه نرسید.^{۱۲۱} نه فقط در این باب تصمیمی اتخاذ نشد و با درخواست سفر حکیمی موافقت نگردید، بلکه تشکیل یک کمیسیون سه جانبه‌ای پیشنهاد شد که به ایران بیاید «... و از نزدیک حال آذربایجان و دیگر جاها را ببینند و چون در آن پیشنهاد جمله‌هایی گنجانده شده [بود] که معنایش نظارت کمیسیون به کارهای ایران... بود مردم از آن سخت رنجیدند و روزنامه‌ها و دارالشورا به آواز درآمدند و دولت ناگزیر شد آن را رد کند.»^{۱۲۲}

در این هنگام که تقریباً مقارن بود با تاریخ انتشار رسالهٔ پیشین کسروی - امروز چاره چیست؟ - «... در ایران عقیده‌ها به دو گونه بود: یکی آنکه با دولت شوروی گفتگو یکسره دنبال کرده شود ... کابینه [حکیمی] کناره جوید و نخست وزیر دیگری روی کار آید...» و «... دیگری اینکه چون در آن روزها نشست نخست مجمع عمومی سازمان ملل متفق در لندن گشایش خواستی یافت... دولت ایران ... به آن سازمان شکایت کند و داد خواهد.»^{۱۲۳}

در حالی که بحث و مجادله در باب این گزینه‌ها ادامه داشت «... خوشبختانه چنان پیش آمد که هر دو عقیده به کار بسته شد و ایران توانست از مزایای هر دوی آنها استفاده کند. به این معنی حکیمی ... عقیدهٔ دوم را پذیرفت و با دستور او روز بیست و ششم دیمه آقای تقی‌زاده رئیس نمایندگان ایران در سازمان ملل متفق در نشست مجمع عمومی گفتار درازی راند که در آن حال ایران را باز نمود...»^{۱۲۴} و از آن سوی نیز در ایران در «... روز یکم بهمن کابینهٔ حکیمی که در مجلس زمینه‌ای نداشت ناچاری کناره جست و پس از او مجلسیان به آقای قوام رأی دادند... و این مرد با پختگی بسیار آغاز به کار کرده، بر خلاف انتظار کسان بسیاری شکایت دولت ایران را از شورای امنیت پس نگرفت لیکن در همان حال به نمایندگان دستور فرستاد که چه در لندن و چه در مسکو با نمایندگان و سررشته‌داران دولت شوروی گفتگوی یکسره آغاز یابد ... [که] ... نتیجه‌های نیکی داشت زیرا از یکسو رشته روابط ایران را با شوروی که تیره شده در حال گسیختن بود شل‌تر گردانیده، بیم جنگ را دورتر ساخت، از سوی دیگر در درون ایران از فزونی روز افزون به هم خوردگی‌ها جلو گرفت...»^{۱۲۵}

کسروی در پایان دور اول رویارویی‌اش با تلاش‌های جدایی‌خواهانه در آذربایجان، در تابستان ۱۳۲۱ وعده داده بود که در مصاف بعدی «... یک بار دیگری [که] هنگامش خواهد رسید... به یاری خدا ... وظیفهٔ خود را که سنگین‌تر و مهم‌تر [نیز] خواهد بود، به انجام رساند...» و به هنگام این پیشامد نیز با آنکه دستش بسته بود و گرفتار هزار و یک جدل بیهوده و طاقت‌فرسا، ولی به وعدهٔ خود وفا کرد. از بدو شروع مجدد این ماجرا تا چهار ماه بعد که عمری بر او باقی بود با انتشار

رسائلی چون سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ امروز راه چاره چیست؟ و از سازمان ملل چه نتیجه تواند بود؟ با تمام وجود در این راه گام نهاد و درگیری او در این رویارویی و مبارزه به حدی بود که حتی در همان روزهای اول کشته شدنش در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ از آن سخن به میان آمد که «... قاتلین سید احمد کسروی از تروریست‌های [فرقه] دموکرات آذربایجان بوده‌اند...» و علت این ترور هم مخالفت جدی او با فرقه دموکرات. به گزارش روزنامه نیروی ملی او «... در تبریز هم عده‌ای طرفدار داشته که در آنجا به دستور او تشکیلاتی داده بودند و در تهران با او مراد داشته و به طور پنهان مبارزه می‌کردند. اخیراً دموکرات‌ها تشکیلات او را کشف و چند نفر مأمور قتل او نموده و به تهران فرستاده بودند... و دلیل آنکه هنوز مأمورین دولت درباره دو نفری که در روز مزبور تیرخورده و بلافاصله به نام قاتلین کسروی و حدادپور [منشی او] دستگیر شده‌اند، در جرم آنها مردد می‌باشند همین است...»^{۱۲۶} ولی از آنجایی که این واقعه نیز مانند پاره‌ای از دیگر اقدامات فدائیان اسلام مورد رسیدگی جدی قرار نگرفت، پرسش‌هایی از این دست نیز بی‌پاسخ ماند.

اگر چه کسروی آنقدر زنده نماند که پایان کار را ببیند و نحوه حل و فصل بحران آذربایجان هم از برخی جهات بدان صورت آرمانی که او در نظر داشت، مثلاً از طریق ایجاد گروهی که «... با یک راه ایران‌خواهانه روشن و پایداری پا به میان گزارند و رشته کارها را به دست گیرند...»^{۱۲۷} پیش نرفت و در نهایت کل این ماجرا بدون تحقق بیش‌شرط‌هایی چون حدوث یک انقلاب معنوی و بر پا شدن یک جنبش اصلاح‌طلبانه، با تمهیداتی خودمانی مانند تشکیل همان کابینه‌های ائتلافی‌ای که سید احمد کسروی بی‌جهت معتقد بود از آن جز «... کشاکش و زد و خورد وزیران با یکدیگر ... نتیجه‌ای چشم‌نشان داشت...»^{۱۲۸} حل و فصل شد ولی از این جزئیات گذشته مسئله در اصل با حفظ همان اساس و اصولی خاتمه یافت که او از همان بدو کار یعنی از پاییز ۱۳۲۰ در نظر داشت و در راه آنها نوشت و مبارزه کرد یعنی با حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران.

یادداشت‌ها:

۱. گفتگو

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

David Nissaman, *The Soviet Union and Iranian Azarbaijan: The Use of Nationalism for Political Penetration*, Boulder, Colo. Westview, 1987

و برای ترجمه قسمت مربوط به این بحث:

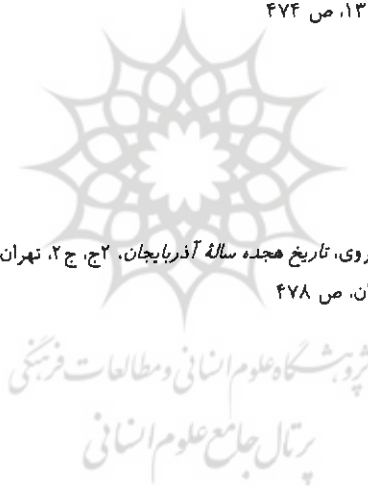
دیوید نیسمن «ارتش سرخ و جگونگی ابداع آذربایجان جنوبی» فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو، ش ۳۳، خرداد ۱۳۸۱.

صص ۳۷-۴۵

۲. برای آگاهی بیشتر بنگرید به جمیل حسینی، فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان (به روایت اسناد محرمانه آرشیه‌های

اتحاد جماهیر شوروی) ترجمه منصور همای، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳، صص ۲۵-۱۵

۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به احمد کسروی، *زندگانی من*، تهران: انتشارات بنیاد بی‌نا، و همچنین حجت‌الله اصیل، *سیری در اندیشه‌های سیاسی کسروی*، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶
۴. کسروی «از چه راهی باید رفت؟»، *پیمان*، س ۷، ش ۵، آبان ۱۳۲۰، ص ۳۲۷
۵. همان
۶. همان، صص ۳۳۷-۳۳۸
۷. همان، ۳۳۸
۸. همان ۳۳۹-۴۰
- برای بحث عبدالله مستوفی همچنین بنگرید به مهندس ناطق «کتاب مستوفی و آذربایجان» ضمیمه مجله یغما، س ۱۸، ش ۶-۱۰، شهریور - دی ۱۳۴۴.
۹. کسروی «از چه راهی باید رفت» همان، صص ۳۳۸-۳۳۹
۱۰. همان، ص ۳۳۹
۱۱. کسروی «درباره آذربایجان» به نقل از *پیمان*، که این رشته مقالات را به دلیل نایابی شماره‌های اول پرچم مجدداً منتشر کرد: س ۷، ش ۸، فروردین ۱۳۲۱، ص ۴۷۴
۱۲. همان، ص ۴۷۴
۱۳. همان، ص ۴۷۶
۱۴. همان
۱۵. همان، ص ۴۷۷
۱۶. همان ص ۴۷۸
۱۷. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کسروی، *تاریخ هجده ساله آذربایجان*، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص ۷۴۹
۱۸. کسروی، «درباره آذربایجان»، همان، ص ۴۷۸
۱۹. همان
۲۰. همان، ص ۴۸۱
۲۱. همان، ص ۴۸۲
۲۲. همان، ص ۴۸۳
۲۳. همان، ص ۴۸۰
۲۴. همان، صص ۴۸۷-۴۸۸
۲۵. همان، ص ۴۸۷
۲۶. کسروی، «آذربایجان ایرانست و ایران از آذربایجان»، پرچم، ش ۹، ۱۵ بهمن ۱۳۲۰
۲۷. عبدالله مستوفی در دوره ریاست وزراء و وثوق‌الدوله در مخالفت باقراردادی که دولت ایران در آن ایام با دولت بریتانیا منعقد کرد رشته مقالاتی را در یکی از روزنامه‌ها منتشر کرد که در دی ماه ۱۳۱۱ به صورت یک کتابچه مستقل از سوی روزنامه‌انگیز منتشر شد؛ این سابقه آشنایی به آن دوره برمی‌گشت. برای آگاهی بیشتر بنگرید به عبدالله مستوفی شرح *زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، تهران: ج ۳، ج ۳، کتابفروشی زوار، ج ۲، ۱۳۴۳، صص ۱۲۰-۱۰
۲۸. کسروی، «آذربایجان ایرانست...»، پرچم، ش ۹، ۱۵ بهمن ۱۳۲۰
۲۹. همان



۳۰. کسروی، «دست از گریبان بدان نباید برداشت»، پرچم، ش ۵۵، ۱۰ فروردین ۱۳۲۱
۳۱. همان
۳۲. همان
۳۳. کسروی، «آذربایجان از ایرانست...»، پرچم، ش ۹، ۱۵ بهمن ۱۳۲۰
۳۴. همان
۳۵. همان
۳۶. همان
۳۷. کسروی «یکی از فیروزی‌های آذربایجان»، پرچم، ش ۲۳، اول اسفند ۱۳۲۰.
۳۸. کسروی، «تبریز و خیابان‌هایش»، پرچم، ش ۱۱، ۱۸ بهمن ۱۳۲۰
۳۹. همان
۴۰. همان
۴۱. همان
۴۲. همان.
۴۳. کسروی، «آذربایجان از ایرانست...»، پیشین.
۴۴. برای فعالیت‌های این جمعیت در آذربایجان بنگرید به: مقاله «راه را گم کرده‌اند» پرچم، ش ۲۸، ۶ اسفند ۱۳۲۰ و همچنین «بیانیه آزادگان آذربایجان»، که در پرچم تجدید چاپ شد (ش ۱۸۹، ۲۲ شهریور ۱۳۲۱)
۴۵. «کج‌اندیشی»، آذربایجان، ش ۲۹، ۲۶ بهمن ۱۳۲۰.
۴۶. برای مثال بنگرید به مکاتباتی که بین کسروی و یکی از منتقدان او صورت گرفت. پرچم، ش ۲۷ و ۳۱، ۵ و ۹ اسفند ۱۳۲۱
۴۷. پرچم، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.
۴۸. همان، ش ۲۶، ۴ اسفند ۱۳۲۰
۴۹. همان، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.
۵۰. همان، ش ۲۷، ۵ اسفند ۱۳۲۰.
۵۱. «درباره آذربایجان»، پیشین، ص ۴۸۰.
۵۲. همان، ص ۴۸۸.
۵۳. پرچم، ش ۲۶، ۴ اسفند ۱۳۲۰
۵۴. کسروی، «احساسات و اغراض مانع از درک حقایق است»، پرچم، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.
۵۵. کسروی «بار دیگر درباره آذربایجان»، پرچم، ش ۸۲، ۹ اردیبهشت ۱۳۲۱.
۵۶. بنگرید به حسنی، پیشین، صص ۲۸-۳۴
۵۷. کسروی، «اشاره از کدام سرچشمه آب می‌خورند»، پرچم، ش ۱۲۳، ۲۶ خرداد ۱۳۲۱.
۵۸. کسروی، «از دروغسازی چه سودی می‌تواند برد»، پرچم، ش ۱۴۰، ۱۵ تیر ۱۳۲۱.
۵۹. پرچم، ش ۸۳، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۱.
۶۰. همان.
۶۱. کسروی، «از چه راهی باید رفت»، بیمن، پیشین، ص ۳۴۳.

۶۲. کسروی، «احساسات و اغراض...»، برجم، ش ۵۶، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱.

۶۳. اصیل، پیشین، صص ۱۳-۱۲.

۶۴. همان.

۶۵. برای آگاهی بیشتر بنگرید به احمد کسروی، یکم دیماه و داستانش، تهران: کتابخانه پایدار، ۱۳۳۷، صص ۸-۲.

۶۶. همان، صص ۴۰-۱۵.

۶۷. ظاهراً در سال ۱۳۲۳ برجم در تلاش آغاز یک دوره دوم چند شماره‌ای نیز منتشر کرد ولی نگارنده هنوز به بررسی این شماره‌ها توفیق نیافته است.

۶۸. مطالب دوازده شماره‌ای از برجم که هر یک به صورت یک «شماره ویژه» در فاصله فروردین تا شهریور ۱۳۲۲ منتشر شدند اکثراً به جدلهایی در عرصه دین و مذهب و ادبیات اختصاص داشتند.

برای آگاهی از نوع مخالفت‌هایی که با او ابراز می‌شد منابع ذیل سودمند می‌باشند: در عرصه دین و مذهب: رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران، سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۵، ۱۳۸۳، صص ۳۰-۳۲. مخالفان کمونیست او: کارشاد، آقای کسروی و مفهوم ماتریالیسم، تهران/ تبریز، بنگاه مطبوعاتی چمن‌آرا، ۱۳۲۴؛ و مخالفان ادیب او: ابراهیم مفتاح، مفتاح بیان یا کلید زبان حافظ، (بخوانید تا جان کلام حافظ را بدانید)، بی‌جا، بی‌نام [دی ماه ۱۳۲۴].

۶۹. برخلاف دور اول بحران آذربایجان، در مورد دور دوم و اصلی آن از پاییز ۱۳۲۴ تا پاییز سال بعد پژوهش‌های مختلفی در دست است. از جمله تورج اتابکی، آذربایجان در ایران معاصر، ترجمه محمدکریم اشراق، تهران انتشارات توس، ۱۳۷۶، به عنوان یک بررسی جامع؛ جمیل حسنلی، فراز و فرود دموکرات آذربایجان... پیشین، از نقطه نظر وجه تعیین کننده دخالت شوروی در این ماجرا. لوئیس فاوست، ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۲۵-۱۳۲۴)، ترجمه کاوه بیات، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، ۱۳۷۴. از منظر اهمیت این واقعه در مراحل نخست جنگ سرد.

۷۰. سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ از مجموعه در راه سیاست، سرنوشت ایران چه خواهد بود، امروز چاره چیست، از سازمان ملل متحد چه نتیجه تواند بود، تهران، شرکت سهامی چاپک، ج ۳، ۱۳۵۷، ص ۲.

۷۱. غلامرضا سلامی و محسن روستایی (به کوشش)، اسناد مطبوعات ایران (۱۳۲۲-۱۳۲۰)، ج ۴، ج ۲، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ص ۲۸۱.

۷۲. سرنوشت ایران...، پیشین، ص ۳۹.

۷۳. همان، صص ۴۱-۴۰.

۷۴. همان ص ۳.

۷۵. همان

۷۶. همان، صص ۴۱-۴۰.

۷۷. همان، ص ۳۰.

۷۸. همان، ص ۴۲.

۷۹. همان، ص ۴۳.

۸۰. همان، صص ۳۰-۲۷.

۸۱. همان، ص ۳.

۸۲. همان، صص ۹-۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۸۳. همان، ص ۱۰
۸۴. همان، صص ۵۴-۵۷
۸۵. همان، ص ۵۴ و ۵۷
۸۶. همان، ص ۵۴
۸۷. همان، ص ۵۵
۸۸. همان، ص ۵۶
۸۹. کسروی، «دربارهٔ آذربایجان»، پیشین، ص ۴۸۳
۹۰. کسروی، سرنوشت ایران...، پیشین، ص ۳۶
۹۱. همان
۹۲. همان، ص ۳۸
۹۳. همان، ص ۳۹
۹۴. همان، ص ۴۸
۹۵. همان، صص ۴۸-۴۹
۹۶. همان، ص ۴۹
۹۷. [صص ۸-۴ همین مقاله]
۹۸. کسروی، سرنوشت ایران...، پیشین، ص ۵۱
۹۹. همان، صص ۶۱-۶۲
۱۰۰. همان، صص ۴۳-۴۴
۱۰۱. همان، صص ۴۳-۴۴
۱۰۲. همان، ص ۴۴
۱۰۳. همان، ص ۵۷
۱۰۴. همان، ص ۵۳
۱۰۵. همان
۱۰۶. همان، ص ۳۹
۱۰۷. امروز چاره چیست؟ به نقل از مجموعهٔ در راه سیاست...، پیشین، ص ۲
۱۰۸. همان، صص ۲ و ۱۷
۱۰۹. همان، ص ۱۰
۱۱۰. همان، صص ۲۱-۲۲
۱۱۱. همان، صص ۲۱-۲۲
۱۱۲. پرچم، ش ۸۳، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۱.
۱۱۳. امروز چاره چیست؟، پیشین، ص ۲۰.
۱۱۴. همان، ص ۱۷
۱۱۵. همان، ص ۱۶
۱۱۶. همان، صص ۱۶-۱۷

۱۱۷. همان، ص ۱۷
۱۱۸. از سازمان ملل...، به نقل از مجموعه در راه سیاست...، پیشین، صص ۴۶-۵۵.
۱۱۹. همان، ص ۴۶
۱۲۰. همان، ص ۴۷
۱۲۱. همان.
۱۲۲. همان
۱۲۳. همان
۱۲۴. همان، ص ۴۸
۱۲۵. همان، ص ۴۹
۱۲۶. نیروی ملی، ش ۱۸، ۲۳ اسفند ۱۳۲۴.
۱۲۷. همان، ص ۵۴، کسروی پیشتر در رساله/امروز چاره چیست؟ فصلی را به مشخصات این جمعیت و رئوس کلی برنامه‌ای که می‌بایست در پیش گیرند اختصاص داده بود. (صص ۴۸-۳۱).
۱۲۸. از سازمان ملل...، پیشین، ص ۵۳.



شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



Handwritten text in Persian script, likely a signature or name, located on a dark rectangular area overlaid on the man's chest. The text is difficult to read due to the high contrast and dithering of the image.